

رد اجتهاد و تقلید

و ولایت فقیه

بخش دوم از مباحث اعتقادی

تدریس: دکتر علاء السالم

(حفظه الله)

فهرست مطالب:

مقدمه	۱۳
متن شیخ مظفر	۱۴
عقیده‌ی ما در اجتهاد	۱۴
بیان	۱۶
۱. معنای اجتهاد (اجتهاد، وسیله‌ای برای کسب ظن)	۱۶
آمدی شافعی	۱۶
علامه حلی	۱۶
محقق کرکی	۱۶
بهبهانی	۱۶
سید خویی و صاحب کفایه	۱۹
نقد	۱۹
مثال	۲۰

تعریف اجتهاد به ملکه ۲۱

قوهی قدسیه‌ی اجتهاد و اختلاف فراوان در فتاوا!! ۲۱

نتیجه‌ی اجتهاد، ظن به حکم خداست ۲۲

۱- اردبیلی ۲۲

۲- بهبهانی ۲۲

نقد بر تعریف مظفر از اجتهاد ۲۳

۲. ادله‌ی وجوب اجتهاد از نظر آنها ۲۴

۱- اجماع ۲۴

شیخ صدوق ۲۴

سید مرتضی ۲۵

شیخ طوسی ۲۵

ابن ادریس حلی ۲۵

اجتهاد تا اواخر قرن ششم ۲۵

۲- چاره‌ای از اجتهاد نیست! ۲۶

- صاحب کفایه ۲۶
- سید خویی ۲۷
- بهبهانی ۲۷
- قاضی جرجانی ۲۷
- نقد ۲۷
- غیبت ناشی از قصور مردم، ضرورت اجتهاد را توجیه نمی کند ۲۷
- ۳- جایز بودن اجتهاد، امری بدیهی است ۲۸
- چرا علمای متقدم، بدیهی بودن اجتهاد را درک نمی کردند؟! ۲۸
- ۴- سیره‌ی عقلا در زندگی ۲۹
- آیا سیره‌ی عقلا نیازمند تایید معصوم نیست؟! ۲۹
- تفاوتی بین ظنون اجتهادیه‌ها نیست ۲۹
- ۵- دو حدیث در وجوب اجتهاد! (محقق کرکی) ۳۰
- نقد ۳۰
- نظر شیخ واعظزاده درباره‌ی مجتهدان شیعه ۳۱

- نظر حر عاملی درباره‌ی این دو حدیث ۳۲
- نظر شیخ یوسف بحرانی درباره‌ی این دو حدیث ۳۲
- ۶- استدلال با آیه‌ی نفر ۳۲
- نظر شیخ مظفر درباره‌ی این آیه ۳۳
- تفسیر اهل بیت علیهم‌السلام از آیه‌ی نفر، متفاوت از تفسیر مجتهدان است ۳۳
۱. روایت یعقوب بن شعیب ۳۴
۲. روایت محمد بن مسلم ۳۴
۳. روایت عبد الاعلی ۳۵
- نتیجه: نفر برای شناخت امام علیه‌السلام است نه برای اجتهاد ۳۶
- با چه جراتی، آیه‌ی نفر را تفسیر به اجتهاد می‌کنند؟ ۳۶
- ۳. منابع تشریح نزد مجتهدان سنی و شیعه** ۳۷
- قیاس ۳۸
- استحسان ۳۸
- مصالح مرسله ۳۸

- سد ذرائع ۳۸
- عرف ۳۸
- استصحاب ۳۹
- منابع تشریع سنی و شیعه ۳۹
- منابع تشریع نزد سیستانی ۵ مورد است! ۳۹
- شهرت فتوایی ۴۰
- ملازمات عقلی ۴۰
- سید محمد سعید حکیم و ملازمات عقلی ۴۱
- شیخ مظفر و ملازمات عقلی ۴۱
- مثال ۴۲
- جعفر سبحانی و ملازمات عقلی ۴۲
- مهیاکننده‌های اجتهاد عقلی ۴۳
- نقد قیاس ۴۴
- شیخ مظفر ۴۵

شیخ یوسف بحرانی ۴۵

عرف ۴۶

سیره‌ی عقلائی ۴۶

آقای خویی ۴۷

مجتهدان شیعه، از منابع تشریع سنی استفاده می‌کنند! ۴۸

۴. متممهای اجتهاد ۴۹

علوم‌ی که برای اجتهاد شرط می‌دانند ۴۹

نزد مجتهدان سنی ۴۹

نزد مجتهدان شیعه ۵۰

اجتهادات شیعه و سنی، یکسان است ۵۱

۵. چگونه و چه زمانی اجتهاد تبدیل به عقیده شد؟ ۵۲

نقد ۵۲

سید مرتضی عسکری و تاریخ اجتهاد شیعه ۵۲

توضیح ۵۳

- علامه حلی ۵۳
- شیعیان تا اواخر قرن هشتم، باب فقهی مخصوص اجتهاد نداشتند ۵۴
- قرن سیزدهم ۵۴
- سید محمد کاظم یزدی (قرن ۱۴) تقلید را وارد کتب فقهی کرد ۵۵
- اولین مولف رساله‌ی توضیح المسایل ۵۵
- شیخ علی حازم ۵۶
- شیخ مظفر، تحت تاثیر آنها، اجتهاد را تبدیل به عقیده کرد! ۵۶

۶. معنای دستور اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به فتوا دادن برخی

- از شیعیان به مردم ۵۷
- اجتهاد در زمان اهل بیت علیهم‌السلام ۵۸
- ابان بن تغلب ۵۸
- مقصود امام علیه‌السلام چه بود؟ ۵۹
- فضیلت در میان شیعه با چیست؟ ۶۰
- شیعه در زمان غیبت امام علیه‌السلام ۶۲

- شیخ علی خازم ۶۲
- شیعه در زمان غیبت کبری ۶۲
- علمای متقدم شیعه و اجتهاد به معنای امروزی ۶۳
- تفاوت امثال ابان بن تغلب و مجتهدان امروزی ۶۳
- یکم: منابع تشریع ۶۳
- دوم: نقل علوم ۶۴
- سوم: فتوا از منصوصات نه مجهولات ۶۴
- چند سوال ۶۴
- متن شیخ مظفر ۶۵
- عقیده‌ی ما در مجتهد ۶۶
- بیان ۶۷
- خلاصه ۶۷
- شرایط مجتهد ۶۷
- سیستانی ۶۷

- چگونه برای این شروط استدلال می‌کنند؟ ۶۸
- سید خویی و مرد بودن مرجع ۶۸
- مخالفت محسن حکیم با این شرط ۶۸
- سید محمد شیرازی ۶۹
- محمد حسین فضل الله و تقلید از زن ۶۹
- شرط حلال‌زادگی مرجع تقلید ۶۹
- چرا مراجع حلال‌زادگی خود را اثبات نمی‌کنند ۶۹
- اجتهاد و تقلید در میان شیعه، قدم به قدم همانند سنی است ۷۰
- نیابت بدون استیناب ۷۱
- نقد. یکم: نیابت غیرمعصوم از معصوم، در گذشته وجود نداشت ۷۲
- دوم: نیابت، امری اعتقادی است و نیازمند دلیل قطعی می‌باشد ۷۲
- سوم: نایبی که اتصال به امام ندارد! ۷۲
- چهارم: نایب بدون وثیقه! ۷۳
- توقیع «اما الحوادث» دلیل نیابت! ۷۳

- نظر سید خمینی درباره‌ی توقیع ۷۴
- نظر سید خویی درباره‌ی توقیع ۷۴
- سایت آقای سیستانی با دو پیمانه‌ی مختلف می‌سنجد! ۷۶
- ۷. مناصب فقیه و اختلاف در ولایت عامه‌ی فقیه** ۷۷
- سه منصب می‌شمارند: فتوا، حکومت (قضاوت) ، و ولایت ۷۷
- اختلافشان در منصب سوم ۷۷
- سخن بدون علم ۷۷
- حکم به غیر آنچه خداوند نازل فرموده است ۷۸
- احادیثی در این باره ۷۸
- به جای عمل به این احادیث، گاری را جلوی اسب بستند! ۷۹
- سید محسن حکیم و قضاوت ۸۰
- مهمترین ادله‌ی معتقدین به ولایت عامه‌ی فقیه ۸۱
- ۱-دلیل عقلی ۸۱
- ۲-دلیل روایی ۸۱

- یکم: روایت عمر بن حنظله ۸۱
- نقد: اولاً: ضعف سند ۸۲
- ثانیاً: عدم دلالت ۸۲
- ثالثاً: اجتهاد، ظن به حکم خداست نه حکم واقعی ۸۳
- حاصل آنکه ۸۴
- دوم: مرسله‌ی شیخ صدوق ۸۴
- سوم: روایت سکونی ۸۴
- چهارم: العلماء ورثه الانبیاء ۸۵
- پنجم: توقیع «اما الحوادث» ۸۵
- ۱- شیخ مرتضی انصاری منتقد ولایت فقیه ۸۵
- ۲- سید محسن حکیم منتقد ولایت فقیه ۸۷
- ۳- سید خویی منتقد ولایت فقیه ۸۷
- خودآزمایی ۸۹



و الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی علی محمد و آل محمد الائمة و المهدیین و سلم تسلیما.

این بحث که مطالعه‌ی آن را توصیه می‌کنیم، ترجمه‌ی بخشی از مباحث دکتر علاء السالم حفظه الله است که در تدریس انتقادی کتاب عقاید الامامیه‌ی شیخ مظفر ارایه فرمودند. کتاب عقاید الامامیه، جزو کتابهای درسی حوزه‌های امروز می‌باشد و تاثیر فراوانی بر طلاب حوزه داشته است.

مبحثی که در این جزوه به عنوان بخش دوم ارایه می‌کنیم، مربوط به بحث اجتهاد و تقلید و ولایت فقیه می‌باشد و مباحث بعدی و نیز نقد کامل کتاب شیخ مظفر را می‌توانید در کتاب «دراسة نقدیة علی عقائد الامامیة» مطالعه بفرمایید. و ما ان شاء الله بخشهای بعدی آن را در کانال‌های هفته نامه زمان ظهور و قلم اصحاب احمدالحسن (ع) منتشر خواهیم نمود.

@zaman_zohour

@ghalam_ashab_ghaem_as

@ghalam_ashab_ahmad_as

برای مطالعه بیشتر درباره ی دعوت سید احمد الحسن یمانی رحمته الله به سایت زیر مراجعه کنید:

www.almahdyoon.org

متن شیخ مظفر:

(۳- عقیده‌ی ما در اجتهاد)

ما معتقدیم اجتهاد در احکام فرعی، به شکل وجوب کفایی بر همه‌ی مسلمین در دوران غیبت امام واجب است، به این معنا که اجتهاد بر هر مسلمانی در هر عصری واجب می‌باشد. ولی اگر افرادی به تعداد نیاز و کفایت، اجتهاد کنند این واجب از سایر مسلمانان ساقط می‌شود و مسلمانها به کسی که متصدی کسب اجتهاد است و به رتبه‌ی اجتهاد رسیده است و جامع شرایط است بسنده می‌کنند و از او تقلید می‌کنند و در فروع دین خود به او رجوع می‌نمایند.

پس در هر عصری واجب است مسلمانان به خویش نظر کنند و اگر از میان خود کسی را یافتند که داوطلب [این کار] شده و به درجه‌ی اجتهاد - که فقط افراد دارای استعداد بزرگ به آن نایل می‌شوند - رسیده است و دارای شرایطی است که به او شایستگی تقلید کردن می‌دهد، به او بسنده کنند و از او تقلید

نمایند و در شناخت احکام دین خود به او رجوع نمایند. و اگر کسی را با چنین مقامی نیافتند بر آنها واجب است که هر یک، درجه‌ی اجتهاد را کسب کنند و یا از میان خود کسی را آماده کنند که برای رسیدن به این درجه، [خود را از همه چیز] فارغ کند؛ زیرا غیرممکن یا سخت است که همه‌ی آنها به این امر تلاش کنند. و نیز جایز نیست از مجتهد مرده تقلید کنند.

اجتهاد: عبارت است از دقت و نظر در ادله‌ی شرعی برای کسب معرفت احکام فرعی که سید رسولان آن را آورده است، و آن با تغییر زمان و حالات، تغییر نمی‌کند (حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام می‌باشد)، و ادله‌ی شرعی همان کتاب کریم و سنت و اجماع و عقل است به نحوی که در کتابهای اصول فقه به طور مفصل بیان شده است. کسب درجه‌ی اجتهاد نیازمند بسیاری از معارف و علمی است که فقط برای کسی مهیا می‌شود که جدیت و تلاش به کار ببرد و خویش را [از همه چیز] فارغ و توان خویش را برای کسب آن بذل و بخشش کند).

بیان:

می‌توانیم سخن مظفر را درباره‌ی اجتهاد به این شکل خلاصه کنیم:

۱- مطالب فوق، از عقاید است.

۲- اجتهاد، از نوع وجوب کفایی واجب است (وقتی برخی از مکلفین اجتهاد کنند، وجوب اجتهاد از دیگران ساقط می‌شود).

۳- وجوب اجتهاد در حال غیبت امام علیه السلام است نه همیشه.

۴- معنای آن: نظر و دقت کردن در ادله برای کسب شناخت احکام شرعی.

۵- ادله‌ی شرعیه چهارند: کتاب و سنت و اجماع و عقل.

۶- رتبه‌ی اجتهاد نیازمند کسب معارف بسیاری است.

برای شناخت حقیقت، اکنون به طور مفصل، بخشی از بحثهای مهم در ارتباط با اجتهاد را مطرح می‌کنم:

۱. معنای اجتهاد:

اجتهاد در لغت: بذل تلاش و آنچه در توان است می‌باشد. اما در اصطلاح:

عبارت است از کسب ظن و گمان به حکم شرعی. این چیز است که اکثر علمای

سنی و شیعه بر آن اتفاق نظر دارند. نمونه‌ای از تعاریف علما [ی سنی و شیعه] :

آمدی شافعی اجتهاد را این گونه تعریف کرده است: « بذل آنچه در توان است برای طلب ظن به چیزی از احکام شرعی به طوری که ناتوانی از طلب بیش از آن، از نفس احساس شود »^۱.

علامه حلی: « اجتهاد: بذل آنچه در توان است برای دقت و نظر کردن در آن چه که از مسایل ظنی شرعی است به گونه‌ای که زیادتی در آن نیست »^۲.

محقق کرکی: « بذل آن چه در توان است برای کسب ظن به حکم شرعی »

^۳.

وحید بهبهانی، وقتی شدت انکار اخباریها نسبت به اجتهاد و ترک اجتهاد توسط آنها را دید، خواست ظن ناشی از اجتهاد را به عنوان ظن معتبر شرعی، ترسیم کند، لذا در پاسخ به اخباریها گفت: « سوم: آنها صریحا حکم به حرمت اجتهاد می‌دهند و از اسم و مجتهد بودن خویش امتناع و ابا دارند، به این دلیل

۱. الاحکام: ج ۴ ص ۱۶۲

۲. مبادی الوصول الی علم الاصول: ص ۲۴۰

۳. رسائل الکُرکی: ج ۳ ص ۱۷۵

که اجتهاد در اصطلاح عبارت است از: بذل آنچه در توان است برای کسب حکم شرعی به روش ظنی، پس قید ظن، منشا [این اختلاف] است، اما [منظور از این] قید، ظنی است که شرعا معتبر باشد و لا غیر. همچنان که معلوم است «^۱

از آنجایی که قرآن کریم، عمل کنندگان بر اساس ظن و گمان را در آیات محکم کریمه، مفتضح و رسوا کرده است، و نیز علمای سنی در تعریف اجتهاد مزبور، پایه و اساس هستند، به این دلیل و دلایل دیگر، برخی از متاخرین مثل سید خویی برای اصلاح تعریف مشهور از اجتهاد، پیشنهادی کرده و می‌گوید: «... صحیح آن است که اجتهاد عبارت است از: تحصیل حجت بر حکم شرعی»^۲. صاحب کفایه نیز مثل اوست. اجتهاد از نظر این دو و پیروانشان، وسیله‌ای برای کسب ظن به حکم شرعی نمی‌باشد و فقط وسیله‌ای برای رسیدن به حجت بر حکم شرعی است!!

می‌توانیم این گونه پاسخ دهیم:

۱. الفوائد الحائریة: ص ۱۲۸

۲. الاجتهاد و التقليد: ص ۲۰-۲۲

یکم: این اصلاحیه، بی‌ارزش است؛ زیرا بزرگان مجتهدین شیعه تا قرن دوازدهم هجری، اجتهاد به همان تعریف عامه و سنی تعریف کرده‌اند و قایل به جواز اجتهاد شده‌اند همان طور که از علامه و برخی از متاخرین به ما رسیده است.

دوم: اصل اجتهاد به معنایی که آنها عمل می‌کنند - و از طریق ابزارهای معروف و مورد اعتمادی که نزدشان می‌باشد، و ملازمات عقلیه و اجماع در راس آن است - را چه کسی به آنها اجازه داده است؟

سوم: مجتهد، معصوم نمی‌باشد و در نتیجه در اجتهاد نسبت به مسئله‌ای که به مجتهد عرضه می‌شود و بلکه در بیشتر مسایل، امکان خطای او هست و همه‌ی مجتهدان به این مطلب اعتراف می‌کنند. در صورت خطا در اجتهاد، آنچه مجتهد برای استنباط حکم اشتباه اقامه کرده است را چه می‌نامند؟ آیا برای حکم اشتباهی، حجت اقامه کرده است یا چه چیزی؟ و آیا خداوند حجت را برای شناخت احکام شرع، حجتی قرار می‌دهد که منجر به احکامش نمی‌شود و به چیز دیگر منجر می‌شود؟؟

مثالی در دین خدا می‌زنیم تا مسئله بیشتر واضح شود: خدای سبحان حجتی برای شناخت خلیفه‌اش در زمین قرار داده است و نص اولاترین بخشهای آن حجت است؛ یعنی خلیفه‌ی الهی چه نبی باشد یا امام، با نص بر او شناخته می‌شود. نه دست خلیفه هنگام احتجاج، خالی از نص است و نه مدعی باطل می‌تواند با نص، احتجاج دروغین نماید. این نص همیشه و همیشه ما را به صاحب نص می‌رسد. و قرآن به این مطلب تصریح فرموده و نص را از بینات الهی شمرده است و روایات ائمه‌ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین، این حقیقت را به زیباترین شکل تاکید کرده‌اند. آری؛ برخی از مردم با عقول ناقص خود، حجتها و بیناتی مطرح می‌کنند که گاهی به صاحب حق می‌رساند و غالبا هم به اشتباه می‌اندازد و راه را گم می‌کنند و این حال بیشتر مردم است.

اکنون از نظر آقای خویی و صاحب کفایه و دیگران، حجت بر حکم شرعی که مجتهد اقامه می‌کند چه شده است که غالبا در حکم الهی، اشتباه می‌کند؟ بلکه در یک مسئله منشا تعدد حکمها می‌شود در حالی که اگر حجت الهی بود همیشه باید به یک حکم الهی می‌رساند.

اما تعریف اجتهاد به ملکه‌ای که فقط افراد صاحب استعداد بزرگ به آن دست می‌یابند و از مجتهدان امروز، سعید حکیم (المحکم فی اصول الفقه: ج ۶ ص ۲۹۵) آن را برگزیده است، این عین همان تعریفی است که بهایی ذکر کرده است، او می‌گوید: «اجتهاد، ملکه‌ای است که با آن قدرت بر استنباط حکم شرعی فرعی از اصل حاصل می‌شود به طور بالفعل یا با قوه‌ی نزدیک»^۱.

اما کسی که این تعریف از اجتهاد را ارایه می‌کند او نیز نمی‌تواند از ظن به حکم شرعی به عنوان نتیجه‌ای که مجتهد به آن می‌رسد رها شود؛ زیرا ملکه‌ی نفسانی - یا قدسی الهی در تعبیر برخی از آنها^۲ - که گمان کرده‌اند مجتهد آن را داراست، آیا چنین مجتهدی قادر است به چنین چیزی میل کرده و یقین کند حکمی که با اجتهاد کردن، به آن دست یافته است همان حکم حقیقی خداست؟! نه والله قسم. او خود نیز معترف [به این حقیقت] است. پس چیزی جز ظن به حکم شرعی باقی نمی‌ماند.

اساساً این قوه‌ی قدسیه و فیض ربانی که خداوند فقط مجتهدان را به آن مخصوص کرده است چیست که صاحب این قوه، همیشه در یک مسئله‌ی

۱. زبدۃ الاصول: ص ۱۵۹

۲. نگاه کنید به: نهایۃ الافکار: ج ۴ ق ۲ ص ۲۱۵

واحد، دچار تعدد رای و نظر می‌شود و هر یک از آن آرا و نظرات همگی مساوی با حکم شرعی است چه برسد به این که از قوه‌های قدسی چندین مجتهد توقع داشته باشیم همگی به یک حکم شرعی در یک مسئله دست پیدا کنند؟!!

اخیرا برخی از تعبیرات بزرگان مجتهد شیعه‌ی معاصر، رویگردان شده و همگی معتقد شده‌اند که نتیجه‌ی اجتهاد، ظن به حکم خداست و نه چیزی بیش از آن. این تعبیرات فراوانند و به ذکر دو نص از آنها بسنده می‌کنم:

۱- اردبیلی رحمه الله (ت: ۹۹۳ هـ) شخصی که نزد آنها معروف به مقدس است. او درباره‌ی نتیجه‌ی اجتهاد صحبت کرده و می‌گوید: «... معلوم است که ظنی که با اجتهاد حاصل می‌شود قویتر از آن چیزی است که با تقلید حاصل می‌شود»^۱.

۲- وحید بهبهانی (ت: ۱۲۰۵ هـ) می‌گوید: «فرد عامی و بی‌سواد باید از طریق تقلید از مجتهد، به رضایت شرع، اعتقاد یابد و ظن مجتهد را به حساب

شرعی بگذارد که همان حق یقینی است»^۱. سخن او تصریح به این نکته است که مجتهد به مقلد خود چیزی بیش از ظن و گمان نمی‌دهد.

واضح و روشن شد که تعریف شیخ مظفر (رحمه الله) از اجتهاد، و این که اجتهاد عبارت است از کسب معرفت به حکم شرعی، فقط معرفت ظنی و پنداری است. و بنابراین نصوص دینی (کتاب و سنت) که از عمل به ظن، نهی کرده‌اند شامل اجتهاد به همان معنای مورد عمل آنها می‌گردد، لیکن برخی از آنها پنداشته‌اند که ظن مجتهدان، به وسیله‌ی ادله‌ی دال بر جواز اجتهاد، مجاز است... و ما به زودی این ادله را و این که آیا عمومات نهی در عمل به ظن در دین خدا را تخصیص می‌زنند یا نه خواهیم دید.

و الحمد لله رب العالمین.

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی محمد و آل محمد الائمة و المهدیین و سلم تسلیم

۲. ادله‌ی وجوب اجتهاد از نظر آنها

عمده‌ی استدلالی که آنها برای اجتهاد انجام داده‌اند ذیلاً می‌آید و این استدلالها برای کسی که کلمات آنها را بخواند واضح و روشن است:

۱- اجماع: اجماع دلیل اساسی است که مجتهدین سنی پیش از آنها،

اعتماد کرده‌اند. و این عین ادعای شیخ وحید بهبهانی و اردبیلی می‌باشد.^۱

اما نمی‌دانم چگونه به حجت بودن ظن مجتهدان، ادعای اجماع می‌شود در حالی که خود بهبهانی این سخن را نوشته است تا بدین وسیله، نظر تعداد چشمگیری از علمای شیعه را - که عمل به ظن در دین خدا را رد می‌کنند؛ یعنی اخباریها- پاسخ دهد؟ بخشی از کلمات علمای شیعه درباره‌ی اجتهاد در دین خدا به معنایی که آنها عمل می‌کنند:

- شیخ صدوق: « وقتی موسی - با وجود فضل و مقامش - برای انتخاب کردن، شایستگی ندارد چگونه مردم شایستگی انتخاب امام را داشته باشند و

۱. نگاه کنید به : زبدة البیان للاردبیلی: ص ۳۴۷

چگونه شایستگی استنباط احکام شرعی و استخراج احکام را با عقول ناقص و نظرات متفاوت خویش داشته باشند؟^۱ « .

- سید مرتضی در الذریعة، اجتهاد را نکوهش کرده می‌گوید: « اجتهاد باطل است و امامیه عمل به ظن یا رای و اجتهاد را جایز نمی‌دانند »^۲ .

- شیخ طوسی در توجیه مسئله‌ی قضاوت می‌گوید: « ... زیرا اجتهاد نزد ما باطل است و حق در یک چیز است و خلاف آن جایز نیست »^۳ .

- ابن ادریس حلی (ت: ۵۹۸ هـ) در مسئله‌ی تعارض دو بینة، تعدادی از مرجحات یک بینة بر بینة‌ی دیگر را ذکر کرده سپس می‌گوید: « نزد اصحاب ما ترجیحی به جز آن نیست. و قیاس و استحسان و اجتهاد نزد ما باطل می‌باشد »^۴ .

این است وضعیت اجتهاد تا اواخر قرن ششم هجری و علی رغم تالیف کتابهای فقهی توسط فقه‌های شیعه با آنچه که از روایات اهل بیت علیهم‌السلام

۱. علل الشرائع: ج ۱ ص ۶۲

۲. به نقل سید محمد باقر صدر در دروس فی علم الاصول: ج ۱ ص ۴۸

۳. المبسوط: ج ۱ ص ۴۸

۴. السرائر: ج ۲ ص ۱۷۰

شناخته بودند مثل کتاب «الهدایة» و «المقنع» از شیخ صدوق، و کتاب «المقنعة» از شیخ مفید، و کتاب «الخلاف» و «المبسوط» از شیخ طوسی، و کتاب «الانتصار» از شیخ مرتضی، و نیز «رسائل» او که شامل مسایل فقهی است، و «السرائر» از ابن ادریس، و سایر فقههای متقدم، اما در کتابهای آنها در آن زمان هیچ منبع یا اثری از بحث اجتهاد از جهت جایز بودن اجتهاد نمی‌بینیم چه برسد به وجوب اجتهاد که مجتهدان امروز ادعا می‌کنند! . تفصیل بیشتر و بیان تاریخ اجتهاد را به تدریس گسترده‌تر وامی‌گذارم. اما پس آن اجماع پنداشته شده کجاست؟!

۲- «چاره‌ای از اجتهاد نیست» و «گریزی از اجتهاد نیست» ، و »

ضرورت اقتضای اجتهاد می‌کند»، این سخنان نیز مورد ادعای عامه و اهل سنت است. و بسیاری از مجتهدان به آن اعتراف کرده‌اند.

صاحب کفایه گوید: «از این جا معلوم می‌شود که امتناع اخباری از اجتهاد به این معنا، درست نمی‌باشد؛ زیرا معلوم است که گریزی از اجتهاد نیست»^۱.

سید خویی پس از بیان اجتهاد به معنایی که قبلاً از او ذکر کردیم می‌گوید:
 «اجتهاد به این معنا، چیزی است که چاره‌ای از پایبندی به آن وجود ندارد»^۱.

بهبهانی پس از اعتراف به حجت نبودن ظن در دین خدا می‌گوید: «ظن مجتهد به دلیل وجود اجماع و ضرورت، از همه‌ی آن موارد بیرون است»^۲.

و قاضی جرجانی سنی، برای اجتهاد، دلیلی غیر از اجماع افزوده و می‌گوید:
 «درست آن است که اجتهاد جایز است؛ زیرا ضرورت، چیزهای محظور را مباح و حلال می‌کند. آنچه کلش درک نشود، کلش ترک نمی‌شود»^۳.

این که پنداشته‌اند که ضرورت، اقتضا می‌کند ظن مجتهد، حجت باشد، ما نمی‌دانیم مقصودشان کدام ضرورت است؟؟ اگر مقصودشان غیبت امام مهدی علیه السلام است - که آن هم در اثر کوتاهی مردم و ترک مردم نسبت به امام، طول کشیده است - راه حلش این نیست که معتقد شویم که باید جای خالی علم معصوم، با ظن و گمان دیگران پر شود یا چیزی که در دین خدا جایز نیست با

۱. مصباح الاصول: ج ۳ ص ۴۳۴

۲. الفوائد الحائریة: ص ۱۳۷

۳. و الحق جوازه؛ لان الضرورات تبیح المحظورات و ما لا یدرک کله لا یترک کله (شرح المواقف: ج ۸ ص ۳۵۳)

نظر دیگران جایز شود. پس لازم است دلیلی که عمومات نهی از عمل به ظن را تخصیص می‌زند به وسیله‌ی آیه یا روایتی که ظنون مجتهدان را خارج می‌کند ارایه شود. اما آنچه که گفته‌اند به طور قطعی فراتر از صرف استحسان باطل نیست.

۳- جایز بودن اجتهاد، امری بدیهی و قطعی است و عقل و فطرت انسان آن را تصدیق می‌کند.

سوال: فطرت انسان چه زمانی عمل به ظن را -با وجود نهی کتاب خدا و روایات مفسر کتاب- تصدیق کرده است؟! نمی‌دانم چرا عقل و فطرت کلینی و صدوق و طوسی و مرتضی و ابن ادریس و حر عاملی و فیض کاشانی و مجلسی، آن امر ضروری را درک نکرده است! شاید مجتهدان معتقدند آنها عقل و فطرت نداشتند که البته آنها از این سخن پاک و بریء هستند. و چرا آن اعلام و بزرگان، از آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، نهی از اخذ به ظن در دین خدا را فهم کردند؛ همین ظنی که طبیعتاً شامل ظن مجتهد می‌شود و مجتهدان نتوانسته‌اند آن ظن را از عمومات شامل بر ظن خود، خارج کنند و فقط -بدون دلیل- گمان کردند همه‌ی آن نصوص مربوط به اصول دین است؟

۴- سیره‌ی عقلانی در زندگی آنها بر اساس اخذ به ظن است.

سیره‌ی عقلانی معمولاً توسط افرادی که ناتوان از اقامه‌ی دلیل هستند، ارایه می‌شود. با این حال می‌گوییم: اساساً چه زمانی «سیره» برای اکتفا و بسنده کردن به ظن در دین خدا اقامه شده است در حالی که تا زمان علامه حلی هیچ منبع و اثری از آن نبود جز نزد سنی‌هایی که خلفای خداوند را ترک کرده بودند؟! اصلاً آیا سیره، نیازمند امضا و تایید معصوم نیست؟ معصوم نه تنها آن را تایید نفرموده است بلکه با دهها نص، نسبت به اجتهادی که در آن زمان از سوی ابو حنیفه و امثال او بود، به شدت هجوم کرده است.

اگر ادعا کنند بین ظنون اجتهادیها تفاوت وجود دارد، لازم است دلیلی نشان دهند که اجتهاد آنها — و نه اجتهاد دیگران — را تجویز کند و مشمول نهی روایی از ظنونشان نگردد. البته به زودی در نکته‌ی منابع تشریع مجتهدان، روشن خواهد شد که اصلاً در پایه و اساس اجتهادیها تفاوتی وجود ندارد گرچه در برخی از ابزارها اختلاف دارند. و اینک ببینید نتیجه، یکسان است و امروز همگان این مطلب را از روی تعدد نظرات و دروغها در دین خدا متوجه می‌شوند

و آن قدر زیاد است که نزد مجتهدان هر دو طرف^۱ هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد.

۵- به گفته‌ی محقق کرکی و سایرین، برخی پنداشته‌اند که این دو

حدیث بر جواز اجتهاد و حتی وجوب اجتهاد دلالت دارد: امام صادق

علیه السلام: « بر ماست که فقط اصول را به شما القا کنیم و بر شماست که

تفریع کنید »^۲، و امام رضا علیه السلام: « بر ماست که اصول را القا کنیم و بر

شماست که تفریع نمایید »^۳.

اما این دو حدیث از مراد آنها بسیار دور است؛ زیرا سخن ما در تفریع یک علم از طریق استناد به اصلی که از آل محمد علیهم‌السلام وارد شده و آنها به برخی از شیعیان خود اجازه داده‌اند نیست، سخن ما در اجتهاد در وقایعی است که به اعتراف خودشان- نصی بر آن وجود ندارد و آنها آنچه در توان دارند بذل می‌کنند تا احکام چنین وقایعی را با ظن خود، استنباط کنند.

۱. مجتهدان شیعه و سنی (مترجم).

۲. وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۶۱-۶۲

۳. وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۶۲

شیخ واعظزاده گردآوری کننده‌ی کتاب الرسائل العشر از شیخ طوسی، درباره‌ی مجتهدان شیعه می‌گوید: «... آنها از حد و مرز فقه منصوص خارج شده و بر پایه و اساس قواعد کلی و نصوص عمومی کتاب و سنت، اعتماد کرده‌اند. به اضافه‌ی ادله‌ی عقلی و مبانی نوشته شده در علم اصول فقه. لذا آنها در فروع مستحدثه و نیازهای روزمره‌ی مردم که در نصوص نیامده و در فقه امامیه عنوان نشده است و بلکه چه بسا وجود ندارد غرق شده و احکامش را استنباط کرده‌اند و از اظهار نظر در آن خودداری نکرده‌اند... و این رنگ از فقه، هدف اجتهاد و پایان مسیرشان است و در صورت نبودش، اجتهاد ناقص و دم‌بریده و ناتوان از وفای به نیازهای مردم شمرده می‌شود. در حقیقت این تحول جدید به عنوان آغاز تکامل در اجتهاد به شمار می‌رود و به تعبیر صحیح‌تر اجتهاد به معنای حقیقی بین شیعه ارزیابی می‌گردد در حالی که چنین اجتهاد و استنباطی نزد اهل سنت، حاکم و نافذ بوده است»^۱.

حر عاملی در توضیح دو حدیث فوق می‌گوید: « می‌گوییم: این دو خبر، متضمن جواز تفریع بر اصولی که از آنها شنیده شده و قواعد کلی که از آنها گرفته شده است می‌باشد نه تفریع چیزهای دیگر ^۱ ».

و شیخ یوسف بحرانی گوید: « مخفی نیست که در دو خبر مذکور، شرایطِ اذن داده شده، آن را محصور در ایشان علیه السلام کرده است و دلالت دارد که اصول دیگران، باطل است به این معنا که القای اصول، منحصر در ایشان علیه السلام است؛ گویا که می‌فرماید: تعیین اصول شرعی احکام بر عهده‌ی ماست نه شما، و شما فقط می‌توانید تفریع کنید. پس هر اصلی که فاقد مستند و دلیلی از کلام ایشان علیه السلام باشد، بنا به اقتضای دو خبر مذکور جایز نیست مورد اعتماد قرار گیرد یا به سمتش تمایل شود ^۲ ».

۶- و در پایان، عده‌ای تلاش کرده‌اند برای اجتهاد، با این آیه استدلال کنند: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ

۱. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۶۲

۲. الحدائق الناضرة: ج ۱ ص ۱۳۳

يَحْذَرُونَ ﴿۱﴾ (و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. پس چرا از هر
فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین، فقیه شوند و قوم
خود را -وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان بر حذر
باشند؟) ^۱.

شیخ مظفر می‌گوید: « به مقتضای عموم «تفقه» این آیه‌ی کریمه نیز بر
وجوب کفایی اجتهاد در عصرهای متاخر از عصر معصومین دلالت دارد. به این
معنا که بر هر قومی واجب است که عده‌ای از آنها برای کسب تفقه -که همان
اجتهاد است- کوچ نمایند و زمانی که به سوی قوم خویش بازگشتند آنها را بیم
و انذار دهند. همچنین با ملازمه‌ای که گذشت بر حجت بودن سخن مجتهد بر
سایر مردم و وجوب پذیرش فتوای او، دلالت دارد ^۲. این سخن اشکالاتی دارد:
تفسیری که آنها از این آیه ارایه میکند فراتر از تفسیر به رای نمی‌باشد و در
دهها روایت آل محمد علیهم‌السلام از تفسیر به رای، به شدت نهی شده است و این
که هر کسی قرآن را به رای خویش تفسیر کند هلاک می‌گردد. آنچه که اهل

۱. توبه: ۱۲۲

۲. اصول الفقه: ج ۳ ص ۸۴

بیت علیه السلام درباره‌ی این آیه‌ی کریمه فرموده‌اند - و مجتهدان تلاش کرده‌اند این آیه را به نفع خویش بکشند - بخشی از فرمایشهای آنها علیه السلام چنین است:

۱. یعقوب بن شعیب، گوید: « به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر اتفاقی برای امام بیفتد مردم چه باید کنند؟ فرمود: **باید به این فرمای خدای عزوجل عمل کنند:**  و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین، فقیه شوند و قوم خود را - وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند - باشد که آنان بر حذر باشند؟  ، آنها تا زمانی که در حال طلب هستند، معذورند و اینهایی که منتظر بازگشت آنها هستند معذورند تا زمانی که اصحابشان برگردند » ^۱.

۲. محمد بن مسلم، گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم خداوند امورت را اصلاح فرماید، خبر بیماری شما به ما رسید و نگران شدیم. ای کاش ما را آگاه کنی یا پیاموزی که وصی تو کیست؟ فرمود: **علی علیه السلام عالم بود و علم به ارث می‌رسد، عالم نمی‌میرد جز آن که پس از او کسی باقی می‌ماند که همچون علم عالم را یا آنچه را خدا بخواهد، می‌داند.** عرض کردم: آیا بر مردم رواست که

چون عالم (امام) از دنیا رود امام بعدی را شناسند؟ فرمود: **برای اهل این شهر** -یعنی مدینه- روا نیست اما سایر شهرها [معدوریتشان] به مقدار مسیرشان [به مدینه] است. **خداوند می‌فرماید:** ﴿و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین، فقیه شوند و قوم خود را -وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان بر حذر باشند؟﴾^۱ « .

۳. عبد الاعلی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر خبر وفات امام به ما رسید چه کنیم؟ فرمود: **باید کوچ کنید.** گفتم: کوچ همگانی؟ فرمود: **خداوند متعال می‌فرماید:** ﴿پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین، فقیه شوند و قوم خود را -وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند- باشد که آنان بر حذر باشند؟﴾ تا پایان آیه، عرض کردم: اگر کوچ کنیم و عده‌ای در راه بمیرند چه؟ فرمود: **خداوند عز و جل می‌فرماید:** ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ (و هر کس

[به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش دررسد، پاداش او قطعاً بر خداست) «^۱.

و نیز سایر روایاتی که نفر (کوچ کردن) در این آیه را به معنای طلب شناخت امامی از آل محمد علیهم‌السلام تفسیر کرده‌اند؛ بلکه روزی که امام حق از دنیا می‌رود روز کوچ و نفیر برای شناخت امام بعدی است. و مقدار این نفیر و کوچ، از این جا روشن می‌شود که بدانیم دین خدا مساوی با خلیفه‌ی خداست و کسی که بدون شناخت امام زمان خویش از دنیا برود، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

این است راز نفیر و کوچ. پس از روشن شدن این نکته می‌گوییم: مجتهدان چگونه جرات کرده و ادعا کرده‌اند که آیه‌ی نفر — که مقام و منزلت امام و شناخت امام را بیان می‌فرماید — دلالت بر حجت بودن ظنون مجتهدان است و عجیبت‌ر آن که ادعا کرده‌اند این آیه بر وجوب اجتهاد و تقلید، هر دو، دلالت می‌کند؟!!!

نتیجه می‌گیریم که اجتهاد به معنایی که آنها قصد می‌کنند بدون دلیل است و هر چه پنداشته‌اند، شما وضعیتش را دیدید. و در نتیجه آن چه در کتاب خدا و سنت خلفای پاک خدا آمده و از عمل به ظن و گمان نهی فرموده، شامل اجتهاد است چون دانستیم که معنای اجتهاد، کسب ظن به حکم شرعی است و نه بیشتر.

و الحمد لله رب العالمین.

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی محمد و آل محمد الائمة و المهدیین و سلم تسلیما

۳. منابع تشریع نزد مجتهدان

اگر بخواهیم از منابع تشریع مطابق با اجتهاد سنی، تعبیر جامعی بیاوریم عمده‌ی منابع آن عبارتند از: « کتاب، سنت، اجماع، قیاس، استحسان، استصحاب، عرف، مصالح مرسله، سد ذرائع ».

و رفتار آنها با کتاب و سنت، معروف است.

اما قیاس: بنا به تعریف آمدی عبارت است از: «تساوی فرع و اصل در علتی که از حکم اصل استنباط شده است».

و استحسان یعنی: «چیزی یا امری را عقلاً نیکو و غیرزشت بشماریم»^۱. و گفته‌اند: «امامیه، استحسان را بر این اساس که قیاس پنهان است انکار می‌کنند».

مصالح مرسله: عبارت است از «حکم کردن در مسئله‌ای که حکمی برای آن نیست و این حکم کردن بنا به مصلحتی انجام می‌شود که مجتهد با نظر خود پیدا کرده است»^۲.

سد ذرائع: یعنی «منع کردن هر چیزی که منجر به حرام می‌شود»^۳. به این معنا که در واقع حلال و مباح است.

عرف: یعنی «آنچه مردم در کارها و عاداتها و معاملات و الفاظشان به آن عادت کرده‌اند. و این شبیه‌تر است به عادت اجتماعی»^۱.

۱. المصطلحات - اعداد مرکز المعجم الفقهي: ص ۲۲۳

۲. اعداد مرکز المعجم الفقهي: ص ۲۵۱

۳. معجم لغة الفقهاء - محمد قلعجي: ص ۲۱۴

می‌ماند استصحاب: و عبارت است از « حکم کردن به ثبوت چیزی در زمان بعدی بنا بر ثبوتش در زمان گذشته یا بر عکس »^۲.

عده‌ای از مجتهدان سنی منابع تشریع را فقط به چهار مورد محدود کرده‌اند مثل غزالی (ت: ۵۰۵ هـ) که می‌گوید: « مدارکی که بنا به شرحی که دادیم منتج به احکام می‌شود چهارند: کتاب و سنت و اجماع و عقل » سپس آن را به شکلی که مجتهدان عادت به اعتماد به آن دارند شرح داده است^۳. منابع اجتهاد شیعی چهار موردند: « کتاب و سنت و اجماع و عقل ». محقق کرکی گوید: « نزد ما راههایی که به احکام می‌رساند چهارند: کتاب و سنت متواتر یا واحد، اجماع، و ادله‌ی عقلی »^۴. رفتار اهل اجتهاد شیعی با کتاب و سنت، شبیه به رفتار اهل اجتهاد سنی با کتاب و سنت است.

موسسه‌ی آقای سیستانی (موسسه‌ی آل البيت لاحیاء التراث) که موکل او آن را اداره می‌کند اضافه بر آن می‌گوید: « ... شیعه‌ی امامیه که پیروان ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام هستند و فقه خود را از ایشان اخذ کرده‌اند، در استخراج احکام

۱. المصطلحات - اعداد مرکز المعجم الفقهی: ص ۱۷۴۴

۲. معجم لغة الفقهاء - محمد قلجی: ص ۶۲

۳. نگاه کنید به المستصفی: ص ۲۴۲

۴. رسائل الکركی: ج ۳ ص ۴۰

شرعی تعبدی به منابع زیر اعتماد کرده‌اند: ۱- کتاب ... ۲- سنت شریف پاک ...
 ۳- اجماع ... ۴- آنچه که حجیتش با آن دو اثبات شده است مثل استصحاب ...
 ۵- ادله‌ی عقلی^۱.

واضح است که این موسسه، مثل نظر مجتهدان حنبلی و دیگران،
 «استصحاب» را به چهار منبع معروف اضافه کرده است. حقیقتی که از آن
 غفلت شده این است که تعیین منابع چهارگانه‌ی تشریع اجتهاد شیعه، هویتی
 سنی دارد و این را در متن گذشته‌ی غزالی دیدیم. عمل کردن به روش اهل
 سنت، در این حد توقف نکرده و به سایر مسایل هم رسیده است.

عده‌ای از مجتهدان علاوه بر اعتماد به اجماع، به «شهرت» فتوایی میان
 مجتهدان نیز به عنوان منبعی برای تشریع، اعتماد کرده‌اند بلکه فتوای خلاف
 مشهور، جراتی به شمار می‌رود که اقدام به آن سخت است.

از مسایلی که به منبع تشریع چهارم «عقل» ارتباط دارد، بحث «ملازمات
 عقلی» است و این که «هر چه که عقل بدان حکم کند قطعا شرع نیز بدان
 حکم می‌کند»، مثل بحث «مقدمه‌ی واجب».

۱. مقدمه‌ی تحقیق کتاب تذکره الفقهاء للحلی : ج ۱ ص ۲۸

سید محمد سعید حکیم می‌گوید: « ملازمات عقلیه‌ای که در علم اصول در نتایج و نحوه‌ی استدلال مورد بحث قرار می‌گیرد، غالبا در راه استنباط حکم شرعی واقع می‌شوند »^۱.

مجتهدان مطابق این ملازمات، با عقول خود به تشریع احکام می‌رسند و آن را به شرع نسبت می‌دهند و یگانه‌دلیلشان ادعای وجود ملازمه بین «آن چه که به آن رسیده‌اند» و «حکم شرعی» می‌باشد. و تعبیراتشان در این باره واضح است. برای نمونه:

شیخ مظفر می‌گوید: « مقصود ما از دلیل عقلی، حکم عقل به ملازمه میان حکم ثابت شرعی یا عقلی و حکم شرعی دیگر است ... مثل حکم به محال بودن تکلیف بدون بیان، و لازمه‌ی این حکم، حکم شارع به برائت و بی‌گناهی است. و مانند حکم به تقدیم چیز مهمتر در موردی که میان دو حکم، مزاحمت وجود دارد و نتیجه‌اش فعلی بودن حکم چیز مهمتر نزد خداست. و مانند حکم به

و جوب مطابقت حکم خدا با حکمی که عَقْلا در نظرات پسندیده^۱ صادر می کنند
«^۲.

پس آنها برای مسئله‌ای که به نظر خود نصی برایش پیدا نمی کنند - مثل تدخین و سیگار کشیدن - می گویند حکم شرع در آن، برائت و حلال بودن است. و در این مثال، تدخین شرعا جایز است. و دلیل این تشریعیشان عبارت است از حکم عقل به زشت بودن عقاب بدون بیان. و اگر از آنها سوال شود: بر اساس اعترافتان، نصی از سوی شارع در آن مسئله به ما نرسیده است پس چگونه حکم به جواز را به شارع نسبت می دهید؟ پاسخ می دهند: ما بر اساس ملازمه‌ای که با عقول خود درک می کنیم، به این حکم رسیده ایم؛ یعنی عقل به قبیح بودن عقاب بدون بیان حکم می کند و لازمه‌ی آن حکم شرعی به برائت و بی گناهی و جواز سیگار کشیدن در مثال مذکور است.

جعفر سبحانی چهار منبع برای تشریع نزد آنها شمرده می گوید: « عقل یعنی ادراکات قطعی عقلی که در آن تردیدی نیست و شکی در صحتش نمی باشد ... بنا به حکم عقل که شایستگی حکم دادن و قضاوت کردن دارد،

۱. آراء محموده از اصطلاحات اصولیون. نگاه کنید به اصول فقه شیخ مظفر (مترجم)

۲. اصول مظفر: ج ۳ ص ۱۳۵

حکم شرع کشف می‌شود؛ زیرا بین حکم عقل و شرع، ملازمه وجود دارد و جدا کردن این دو از هم، محال است. مثلاً: وقتی عقل مستقلاً به زشت بودن عقاب بدون بیان، حکم می‌کند مجتهد نیز در مواردی که دلیل شرعی برای حکم شرعی وجود ندارد حکم به برائت و بی‌گناهی یا حلال بودن می‌نماید^۱.

همچنین اگر عَقْلاً در میان خود چیزی را نیکو و پسندیده بدانند و در نظر خود نص شرعی بر آن نیابند، و بخواهند حکم شرعی آن را بشناسند، مجتهدان پاسخ می‌دهند که حکم شرعی آن نیز مستحب است. و دلیلشان این است که عَقْلاً در نظر خویش آن را نیکو و پسندیده می‌دانند پس بر خداوند واجب است که مطابق حکم آنها حکم کند!!

و سایر ملازماتی که در اصولشان بحث می‌کنند. از آنجا که این مباحث عقلی، به شدت تحت تاثیر علوم منطق و فلسفه و مانند آن است، محمد تقی حکیم، «مهیاکننده‌های اجتهاد عقلی» را —آنطور که او خود می‌نامد— به طور اجمالی برمی‌شمارد و می‌گوید:

«اجتهاد عقلی متوقف است بر خبرگی به قواعد فلسفی و منطقی مخصوصا اصول قیاس در اشکال مختلفش؛ زیرا در این موارد و در سایر قواعد منطق – آنطور که می‌گویند- عصمت از خطای فکری وجود دارد؛ به شرط آن که در منابع سالم در مثل موسسات نجف اشرف و موسسات اسلامی که برای مطالعات منطقی و فلسفی، معرفی و اصلاح شده باشد نه از جاهایی که اخیرا از غرب گرفته و ترجمه شده است؛ زیرا ما در آن خلط در مفاهیم بسیاری را مشاهده کردیم»^۱.

اکنون می‌توانید طبیعت احکام تشریع شده بر اساس این منابع تشریعی با مهیاکننده‌ها و ابزارهای مذکور را تصور کنید!!

اما قیاس، هرچند بر حسب موضع رسمی شیعی، باطل شمرده شده است اما در حقیقت مجتهدان اصولی شیعه، دو نوع از قیاس را پذیرفته و به عنوان منبع تشریع در ضمن ابزارهای عقلی اجتهاد، معتبر شمرده‌اند. این دو نوع نیز قبلا مورد بحث علمای سنی قرار گرفته است:

یکم: آن چه که «قیاس اولویت» نامیده‌اند و برای آن مثال زده‌اند که در قرآن کریم اُفّ گفتن به والدین مورد نهی واقع شده است پس زدن آنها نیز به طریق اُولی، حرام است.

دوم: آن چه که «قیاس منصوص العلة» نامیده‌اند و برای آن مثال زده‌اند که مستی علت حرمت شراب است پس این حرمت به هر چیزی که مست‌کننده باشد سرایت می‌کند و این قیاس به حکم شراب است.

شیخ مظفر می‌گوید: «عده‌ای از علمای ما مثل علامه حلی معتقدند که قیاس منصوص العلة و قیاس اولویت، از قیاس باطل استثنا شده است و قیاس در این دو مورد، حجت می‌باشد. و برخی گفته‌اند: نه؛ دلیلی که بر حرمت عمل به قیاس دلالت می‌کند شامل این دو قسم [نیز] هست و چیزی که این دو قیاس را استثنا کند وجود ندارد. ولی صحیح این است که گفته شود قیاس منصوص العلة و قیاس اولویت هر دو حجت هستند»^۱.

شیخ یوسف بحرانی در اشکال به بعضی از ابزارهای اجتهاد عقلی شیعی – یعنی قیاس اولویت – می‌گوید: «روایتی که صدوق در کتاب دیات نقل کرده

است بر حجت نبودن قیاس اولویت دلالت می‌کند. ابان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی که یکی از انگشتان زن را قطع کند، می‌فرماید دیه‌اش چه قدر است؟ فرمود: **ده شتر**. عرض کردم: اگر دو انگشت قطع کند چه؟ فرمود: **بیست**. عرض کردم: اگر سه انگشت قطع کند چه؟ فرمود: **سی**. عرض کردم: اگر چهار انگشت قطع کند چه؟ فرمود: **بیست**. عرض کردم: سبحان الله، اگر سه انگشت زن را قطع کند دیه‌اش سی است و اگر چهار انگشت قطع کند بیست؟ وقتی ما در عراق بودیم این سخن به ما رسید و ما از کسانی که چنین می‌گفتند اظهار برائت کردیم و می‌گفتیم این حرف شیطان است. امام علیه السلام فرمود: ای ابان، آرام باش، این حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که زن تا یک سوم دیه، با مرد یکسان است اما وقتی به یک سوم رسید زن به نصف برمی‌گردد. ای ابان تو مرا با قیاس اخذ کردی و سنت اگر قیاس شود، دین نابود می‌گردد^۱.

اما «عرف» که سنیها به عنوان منبع تشریع به آن اعتماد می‌کنند، این نیز به اجتهاد شیعی راه یافته است. مثلاً مجتهدین شیعی به «سیره‌ی عقلائی» استناد می‌کنند و آن را این گونه عنوان می‌نمایند: «تمایل عمومی عقلای

متدین و غیر متدین به سلوکی معین بی آنکه شریعت نقش ایجابی در ایجاد این تمایل داشته باشد «^۱. همچنین در تشریع احکام به سیره‌ی عقلائی استناد می‌کنند؛ یک بار به صورت مستقیم و یک بار به صورت غیر مستقیم از طریق دلیل قرار دادن آن برای اثبات اصلی که در تشریع، سهمی دارد مثل استصحاب و غیره.

آقای خویی می‌گوید: «باقی ماندن بر تقلید میت، ظاهراً جایز است؛ زیرا گفتیم که سیره‌ی عقلائی، به رجوع به نظر اهل خبره چه زنده چه مرده، جریان دارد «و اما تقلید ابتدایی میت، جایز نیست و دلیل آن هم سیره‌ی عقلائی است^۲.

اگر درباره‌ی شرعی بودن و شایستگی سیره‌ی عقلائی برای استدلال در شریعت، از مجتهدان سوال شود می‌بینیم پاسخ می‌دهند که شارع با عرف و سیره‌ی عقلائی مخالفت نمی‌کند. پس تشریع کننده —یعنی خدای سبحان— آقای آنهاست و ممکن نیست که با آنها مخالفت کند.

۱. المصطلحات - اعداد مرکز المعجم الفقہی: ص ۱۴۳۷

۲. مصباح الاصول: ج ۳ ص ۴۶۲

ذکر این نکته را از دست نمی‌دهم که بسیاری از مجتهدان شیعه در پرتو این منابع تشریع سنی، فتوا می‌دهند هر چند که به آن تصریح نکنند. به عنوان نمونه: وقتی از فقهای کنونی شیعه سوال شود به چه دلیل انتخابات را در عراق، شرعی کردید؟ عده‌ای می‌گویند: این کار بنا به مصلحتی که مجتهد تشخیص داده و بر اساسش فتوا داده است می‌باشد. و این دقیقاً عین «مصلح مرسله» است که دانستیم از منابع تشریع اهل سنت می‌باشد. عده‌ای نیز می‌گویند: آیا می‌خواهید نظام بعثی صدام را برگردانید؟! . این حرف نیز شبیه به «سد ذرائع» است که اندکی پیش دانستیم از منابع سنی است. آنها از اراییه‌ی یک آیه یا یک روایت برای تشریع انتخابات، ناتوان و عاجزند؛ زیرا دین و کتاب و سنت، پر است از نهی از هر چه که مخالف حاکمیت الله باشد. تنصیب به دست خدا است نه به دست مردم.

و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی محمد و آل محمد الائمه و المهدیین و سلم تسلیما

۴. متممهای اجتهاد:

علاوه بر آنچه گذشت مجتهدان هر دو طرف، برخی از علوم را شرط کرده‌اند که مجتهد باید به آن آراسته شود تا اجتهاد او در دین و اخذ از آن منابع، صحیح باشد. این علوم نزد اهل سنت عبارتند از ^۱:

-منطق و شناخت دلایل و شروط منطق که براهین و ادله با آن نتیجه‌بخش می‌شود.

-لغت و نحو به مقداری که گفتار و عادت عرب در استعمال فهمیده شود تا حدی که بین سخن صریح و ظاهر و مجمل، و حقیقت و مجاز، و عام و خاص، و محکم و متشابه و مطلق و مقید و نص و فحوا و لحن و مفهوم، را تشخیص دهد.

-تفسیر و شناخت ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه کتاب و سنت.

۱. نگاه کنید به: المستصفی: ص ۲۴۳

-رجال و درایه، در شناخت روایت و تشخیص صحیح و فاسد روایت و مقبول و مردود آن، تاثیرگذار است. اگر امت آن را پذیرفته باشند اخذ می‌شود و اگر با آن مخالف کنند، نظر مشهور اخذ می‌شود هر چند که ضعیف باشد.

چون اهل اجتهاد عقلی شیعی بسیار متأثر از اهل سنت هستند، ذکر آن متممات را نیز از دست نداده‌اند. بهایی گوید: «کسی که در مسئله‌ای اجتهاد می‌کند ناگزیر باید آنچه را که اجتهاد بر آن متوقف است، کسب کند؛ یعنی علوم عربی و منطق و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و ظن عدم اجماع بر خلاف. و علاوه بر آن ناگزیر باید به زبان فقها انس گیرد و نیروی بازگرداندن فرع به اصل را داشته باشد و این مطلب در این باب، مورد اعتماد است»^۱.

درباره‌ی اهمیت علم منطق و تقدم درجه‌ای که در استنباط، نسبت به علم اصول دارد، آقای خویی در تقرير بحث نائینی می‌گوید: «علم منطق، مبدا هر علم نظری است؛ زیرا کیفیت استنتاج و راههای صحیح و فاسد، در منطق شناخته می‌شود»^۲.

۱. زبدة الاصول: ص ۱۶۴

۲. اجود التقريرات - تقرير بحث نائینی: ج ۱ ص ۲

درباره‌ی لغت و نحو، شهید اول در بحث از آن که چه مجتهد باید به آن آراسته شود می‌گوید: «علم به لغت و نحو و صرف»^۱.

درباره‌ی تفسیر، سخن کرکی هنگام ذکر منبع اول تشریع «کتاب»، رایه شد. همچنین شهید اول می‌گوید: «علم به ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه، و ظاهر و موول»^۲.

درباره‌ی جرح و تعدیل می‌گوید: «علم به جرح و تعدیل. و اعتماد کردن به گواهی اولین، کافیست همان گونه که کتابهای رجالی شامل آن هستند»^۳.
با این بیان خلاصه، مسئله به طور واضح، روشن می‌گردد و از حقیقتِ یکی بودن اجتهادیهای شیعی و سنی در بیشتر منابع تشریع و ابزار و آلات اجتهاد، پرده‌برداری می‌گردد.

۵. چگونه و چه زمانی اجتهاد تبدیل به عقیده شد؟

۱. ذکرى الشيعة: ج ۱ ص ۴۳

۲. ذکرى الشيعة: ج ۱ ص ۴۳

۳. همان.

آیا عاقلانه است مجتهدان معاصر، اجتهاد کردن با ابزار و منابعی که اندکی از آن را دانستیم، عقیده‌ای ترسیم کنند که دلیلی بر آن نیست؟

آیا عاقلانه است اجتهاد، عقیده شود در حالی که آل محمد علیهم‌السلام در روایات ربانی خود حمله‌ی گسترده‌ای بر آن کرده و بطلان اجتهاد و بطلان بسیاری از منابع مورد اعتمادش را بیان کرده‌اند؟!

آیا سخنان امام صادق علیه‌السلام نسبت به ابو حنیه و امثال او، بر یک مسلمان، مخفی است؟!

آیا علمای متقدم شیعه و علمای پس از آنها مثل کلینی و صدوق و مرتضی و طوسی و ابن ادریس و پیروان آنها در همین عقیده غافل بوده‌اند - و دور است از آنها - ؟ آیا غفلت کرده‌اند و کتابهایشان خالی از بیان و ذکر اجتهاد بوده که فقط موارد نکوهش و ابطال و قباحت آن را بیان کرده‌اند؟

سید مرتضی عسکری درباره‌ی تاریخ اجتهاد شیعه می‌گوید: « این اصطلاح نزد علمای مکتب اهل بیت پس از قرن پنجم رواج یافت آن گونه که در کتاب مبادی الاصول علامه حلی "ت: ۷۲۶ هـ" در فصل دوازدهم ، بحث اول در

اجتهاد گفته شده است. خلاصه‌اش چنین است: "اجتهاد یعنی بذل آن چه در توان است برای دقت و نظر در مسایل ظنی شرعی به گونه‌ای که زیادتى در آن نیست" ^۱.

تعیین آغاز رخنه‌ی اجتهاد با ادوات و ابزارهای متدوال امروزی به فقه شیعه، به شکل قطعی با آنچه علامه حلی گفته است تا حد زیادی صحیح است ولی روشن است که او از رجال قرن هفتم-هشتم هجری می‌باشد. این رخنه در ابتدای مسیر خود از طریق بحثهای اصول فقه انجام شد و کتاب "مبادی الاصول" از کتابهای اصولی است و درب اجتهاد را از جهت بیان معنی و برخی از مباحث دیگر مرتبط به آن کوبیده است؛ مانند مسئله‌ی اطلاق اجتهاد و تجزى و امثال آن.

در حالی که اجتهاد مسیر خود را به کتابهای فقهی علامه حلی در پیش گرفته بود البته نه به شکلی که امروزه می‌بینیم بلکه از طریق اشاراتی در طی مباحث فقهی متفرقه؛ مانند بحث قضاوت و نماز. و چون بسیاری از افراد بعد از علامه اقدام به شرح کتابهای او کردند، اجتهاد در بخشهای پراکنده‌ای که علامه

ذکر کرده بود، ذکر می‌شد. اما تا آن زمان (یعنی تا اواخر قرن هشتم و در طول قرن نهم هجری) باب فقهی مخصوص اجتهاد برای بحث در اجتهاد اصولی، تعیین نشد. و اگر برخی از بزرگان علمای شیعه در قرن یازدهم و دوازدهم هجری را استثنا کنیم یعنی کسانی که تحت عنوان اخباریها شناخته شدند، وضعیت قرن دوازدهم را همچون وضعیت علمای پیشین خواهیم دید که به مطرح کردن اجتهاد و رفیق اجتهاد (یعنی تقلید) در کتابهای اصولی بسنده می‌کردند. اما در کتابهای فقهی، گرچه اجتهاد نیرومندان به عرصه‌ی فقه شیعه بازگشت البته پس از شکستن شوکت و هیبت اخباریها — بنا به تعبیر یک عده — و این کار توسط بزرگ مجتهدان، شیخ محمد باقر معروف به وحید بهبهانی (ت: ۱۲۰۶ هـ) و با تالیفات گسترده‌ای که در علم اصول فقه واقع شد انجام گرفت اما علی‌رغم آن، در کتابهای فقهی بحث مستقلی برای اجتهاد و تقلید اختصاص داده نشد گرچه به اجتهاد اصولی اعتراف داشتند.

و در قرن سیزدهم هجری نوبت به شاگردان او رسید؛ از جمله شیخ مهدی نراقی صاحب «معتمد الشیعه» و شیخ جعفر کاشف الغطاء صاحب «کشف الغطاء» و شیخ احمد نراقی صاحب «مستند الشیعه» و شیخ محمد حسن نجفی

صاحب «جواهر الکلام». هر کس که این کتابهای فقهی استدلالی را مطالعه کند خواهد دید که آنها هم با کتاب طهارت شروع می‌شوند ولی باب مستقلی برای اجتهاد و تقلید ندارند. آری؛ بحث اجتهاد و تقلید در کتابهای اصولی هم وجود داشت و در راس این کتابها «فرائد الاصول» شیخ مرتضی انصاری (ت: ۱۲۸۱ هـ) و «کفایة الاصول» شاگرد او آخوند خراسانی قرار داشتند که در حوزه‌های علمیه تا به همین امروز مردم تدریس می‌شوند. شیخ انصاری کتابهای فقهی متعددی دارد و ما در آن کتابها نیز باب مستقلی برای اجتهاد و رفیقش تقلید ندیده‌ایم.

اما شاگرد دیگر شیخ انصاری یعنی سید محمد کاظم یزدی (ت: ۱۳۳۷ هـ) اولین کسی بود که کتابهای فقهی را به روش رساله‌های علمی فقهی معروف امروزی، افتتاح کرد در این رساله‌ها مجتهدان احکام خود را به مقلدین بیان می‌کنند. او همچنین اولین کسی بود که رساله‌ی موسوم به «العروة الوثقی» را در موضوع وجوبِ «اجتهاد و تقلید» منتشر کرد و این مسئله را در شماره‌ی ۱ فقه شیعه قرار داد.

شیخ علی خازم وقتی کتابها و ابواب فقهی را ذکر می‌کند می‌گوید: « کتابهای فقهی: عبادات ۱- کتاب اجتهاد و تقلید ... و این کتاب فقط در دوره‌ی اخیر به فقه اضافه شد و در اصول فقه از آن بحث می‌شد »^۱.

این است گفته‌ی یزدی: « مسئله ۱: بر هر مکلفی واجب است که در عبادات و معاملاتش مجتهد یا مقلد یا محتاط باشد »^۲.

سپس افراد پس از او به همین مسیر ادامه دادند و رساله‌ی فقهی یزدی، مدار اجتهاد و شرحهای مجتهدان پس از او تا به امروز گردید.

و شیخ مظفر رحمه الله، از جمله‌ی افرادیست که تحت تاثیر قرار گرفته. او حتی اجتهاد را در ضمن مسایل اعتقادی قرار داد و آن را با شماره‌ی ۳ در کتاب عقایدش مشخص کرد و تلاش نمود آن را به عنوان یکی از اعتقادات ثابت شیعه، نشان دهد. اما با بحثهای گذشته دیدیم و فهمیدیم که این درست نمی‌باشد.

و الحمد لله رب العالمین

۱. مدخل الی علم الفقه عند المسلمین الشیعة: ص ۵۳

۲. العروة الوثقی: ج ۱ ص ۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليما

۶. معنای دستور اهل بیت عليهم السلام نسبت به فتوا دادن برخی از

شیعیان به مردم:

اجتهاد در دین خدا به معنای متداول امروزی در میان شیعه‌ی آل محمد شناخته شده نبود. باید هم این طور باشد؛ زیرا ائمه‌ی طاهرین — که خداوند به اطاعت و اخذ از آنها و بازگرداندن امور به آنها دستور داده است — در میان شیعه بودند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و چون خبری از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند؛ و اگر آن را به پیامبر و اولی الامر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که آن را

دریابند) ^۱. از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه ﴿و اگر آن را به پیامبر و اولی الامر خود ارجاع کنند﴾ روایت شده است که فرمود: « **ماییم اولی الامر که خداوند عز وجل دستور به ارجاع به ما داده است** » ^۲.

شیعه‌ی اهل بیت، دین و همه‌ی احکام خویش را از ائمه‌ی هدایت می‌گرفتند و نیازی نبود که عده‌ای از شیعیان، داوطلب بذل توان خویش برای تحصیل ظن به حکم خدا شوند؛ زیرا راهی داشتند که آنها را به احکام واقعی خدا، می‌رساند. این حالشان به این روش تا زمان غیبت امام مهدی علیه السلام ادامه یافت. آری؛ برخی تلاش کرده‌اند که بذر اجتهادی را که اکنون عمل می‌کنند در زمان ائمه علیهم السلام بپاشند. آنها ادعا می‌کنند که اهل بیت علیهم السلام به عده‌ای از شیعیان خود دستور می‌دادند که به مردم فتوا دهند و حلال و حرامشان را بیان کنند؛ مثل فرمایش امام باقر علیه السلام به ابان بن تغلب: « **در مسجد مدینه بنشین و به مردم فتوا بده. من دوست دارم امثال تو در میان شیعه دیده شوند** » ^۳.

۱. نساء: ۸۳

۲. مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۲۷۱

۳. نگاه کنید به: مستدرک الوسائل: ج ۱۷ ص ۳۱۵

اما وقتی تفاوت میان فتوایی که امام قصد کرده است و اجتهادی که مجتهدان امروزی به آن عمل می‌کنند را بدانیم، این ادعا با شتاب، پراکنده و نابود می‌شود؛ زیرا مقصود امام چیزی بیش از این نبود که ابان آنچه را از آل محمد علیهم‌السلام فراگرفته است به سایر شیعیان نقل کند به این اعتبار که او – رحمت خدا بر او – از خواص شیعه و معروف بود؛ و لذا در رساندن احکام آل محمد به شیعیان، واسطه و راوی حدیثشان می‌شود.

برای توضیح بیشتر: ائمه علیهم‌السلام به ابان و زراره و زکریا بن آدم و سایرین، برای فتوا دادن – به معنای آشکار کردن احکام شرعی به واسطه‌ی علمی که از سوی اهل بیت علیهم‌السلام در اختیارشان بود – و نقل آن به سایر شیعیان اجازه داده بودند. و این چیز است که اشکالی در آن نیست چون آنها علیهم‌السلام اذن به این افراد داده بودند و آنها را به عنوان منبع درست تشریع و معالم حرکت فتوا دهنده تعیین فرموده بودند و شخص هدایت یافته نمی‌توانست از آنها تخطی کند. اما این موضوع چه ربطی دارد به إفتا و تشریع به وسیله‌ی رای و استحسان و قیاس یا آن چه که دلیل عقلی یا اجماع نامیده می‌شود و نزد مجتهدان سنی و شیعه عمل می‌شود؟ واضح است که مجتهد با اجتهاد کردن

حکمی نمی‌دهد مگر با اِعمال نظر خویش و حاکم کردن قواعد پیشین که در پرتو علوم منطقی و فلسفی و لغوی و ملازمات عقلی و مانند آن، پایه گذاری کرده است و آن قواعد را شرط کرده‌اند که مجتهد باید به آن آراسته شود تا به فضیلت اجتهاد و فتوا در دین موفق شود!!

درستی این سخن را از فرمایش آل محمد صلوات ربی علیهم می‌فهمی؛ آنها سببی را که به خاطرش شیعیان خود را به ابان و امثال او ارجاع داده‌اند بیان فرموده‌اند. از سلیم بن ابی حیه روایت شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم و وقتی خواستم از او جدا شوم با او وداع کردم و عرض کردم: دوست دارم مرا نصیحت بفرمایید. فرمود: «**برو نزد ابان بن تغلب، او از من حدیث بسیاری شنیده است، هر چه که او برای تو روایت کرد شما هم از من روایت کنید**»^۱.

لذا روایت کردن از آنها علیهم السلام یکی از معیارهای برتری و فضیلت در میان شیعیان بود. از امام صادق علیه السلام : «**منزلت و مقام مردم از ما را به مقدار روایتشان از ما بشناسید**»^۲.

۱. همان منبع.

۲. بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۵۰

در همان زمان، ائمه‌ی هدایت علیهم‌السلام عده‌ای از اصحاب خود را امر می‌کردند به نوشتن احکام خدا و معارف حقه‌ای که از آنها شنیده‌اند. از جمله مفضل بن عمر. او می‌گوید امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: « بنویس و علمت را در میان برادرانت منتشر کن. در این صورت اگر بمیری فرزندان کتابهایت را ارث می‌برند. بر مردم زمان هرج [و مرج] خواهد آمد که فقط با کتابهایشان انس می‌گیرند »^۱.

حتی نوشته‌ای از یونس بن عبد الرحمن یک روز به دست امام عسکری علیه‌السلام رسید و حضرت برایش دعا فرمود. از داود بن القاسم الجعفری روایت شده است که گفت: « یک روز به ابو محمد امام حسن عسکری علیه‌السلام کتاب یوم و لیل‌ه‌ی یونس را نشان دادم. فرمود: این را چه کسی تصنیف کرده است؟ عرض کردم: یونس مولی آل یقطین آن را تصنیف کرده است. فرمود: خداوند در ازای هر حرفی، نوری در روز قیامت به او عطا فرماید »^۲. این راه مورد رضایت یکی از ابواب انتشار علوم آل محمد علیهم‌السلام به شیعیان‌شان بود.

۱. منبع قبلی

۲. منبع قبلی

اما حال شیعه در زمان غیبت صغری (۲۶۰ هـ - ۳۲۹ هـ)، این نیز تفاوتی با زمان حضور معصوم نداشت؛ زیرا سفیر امام مهدی (علیه السلام) عهده‌دار پاسخگویی به سوالات و استفتائاتی بود که به سویش گسیل می‌شد. و پاسخهای سفیر، ابداً بر اساس اجتهاد عقلی و نظر مستند به خودش نبود و فقط با نقل پاسخهای امام (علیه السلام) به سوال کنندگان بود. اگر کسی توقیعات شریفه را که از آن حضرت (علیه السلام) با دست سفیران چهارگانه (رحمهم الله) به مردم خارج می‌شد مطالعه کند این را می‌فهمد.

شیخ علی خازم می‌گوید: «تصنیف فقه بر اساس حدیث و توزیع آن بر حسب عناوین فقهی تا پایان عصر غیبت صغری ادامه یافت. مرحله‌ی غیبت صغری شاهد نوع جدیدی از نوشته‌های فقهی بود یعنی "توقیعات مبارکه"، و توقیع همان جواب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر پیام استفتائی می‌باشد»^۱.

سپس غیبت کبری فرا رسید و دوره‌ی اولین فقههای شیعه شد. سیره‌ی آنها در بیان احکام به سایر شیعیان، بر اساس نقل کردن روایاتی بود که از آل محمد

۱. مدخل الى علم الفقه عند المسلمين الشيعة: ص ۳۲

علیه السلام شناخته بودند و در بیان احکام، هرگز اجتهاد به معنای امروزی‌اش نمی‌کردند. نوشته‌های آنها در موسوعاتشان به این مطلب شهادت می‌دهد؛ مانند فروع کافی از کلینی (ت: ۲۳۹ هـ)، و من لا یحضره الفقیه از شیخ صدوق (ت: ۳۸۱ هـ)، و التهذیب و الاستبصار از شیخ طوسی (ت: ۴۶۰ هـ). سید خمینی رحمه الله - مطابق نقل قول تقریرات شیخ جعفر سبحانی از بحث اصولی او - می‌گوید: «فتوا دادن هنگام سوال شدن، به طور شفاهی و با نقل خود روایت بود و این چیزی غیر از وضعیت ماست ...»^۱.

با این بیان، برخی از تفاوت‌های مهم بین کاری که امثال ابان رضوان الله علیهم می‌کردند و کاری که مجتهدان امروزی انجام می‌دهند برای ما روشن می‌شود. این تفاوت‌ها را در نکات زیر خلاصه می‌کنم:

یکم: منبع تشریع نزد ابان و امثال او، خلیفه‌ی خداست که به او اذن داده بلکه به او دستور داده که فتوا بدهد در حالی که مجتهدان به منابعی که قبلاً دیدیم و از آن نهی شده‌اند اعتماد می‌کنند.

دوم: نقش ابان و امثال او عبارت بود از نقل علومی که از خلیفه‌ی خدا فراگرفته‌اند به سایر شیعیانی که نسبت به آن علوم جاهل بودند. ابان و امثال او درباره‌ی چیزهایی که نمی‌دانستند سکوت می‌کردند و این کار اطاعت از آل محمد ﷺ بود (درباره‌ی آن چه نمی‌دانید فقط سکوت کنید)، در حالی که مجتهدان بر اساس ظنونی که نتیجه‌ی ملازمات عقلی و استحسانات و ادعای اجماع و غیره می‌باشد، فتوا می‌دهند.

سوم: فتوا دادن ابان و زکریا بن آدم و غیره، داخل در معلومات نصوص معصوم بود در حالی که فتوادادن مجتهدان شامل غیر منصوص می‌شود و آنها این موارد را مستحدثات می‌نامند. این چیز است که خودان بدان معترفند همان طور که در سابق این را دانستیم.

در پایان بحث اجتهاد، سوالات زیر را مطرح می‌کنیم:

۱- شیخ مظفر، اجتهاد را به عنوان یک عقیده ترسیم کرده است. آیا سخنش صحیح است و چرا؟

۲- تعریف اجتهاد و منابع تشریع آن نزد شیعیان چیست؟

۳- مجتهدان، آیهی نفر را دلیلی بر اجتهاد ذکر کرده‌اند. چگونه پاسخ می‌دهی؟

۴- آیا مجتهدان شیعه، در اجتهاد خود به قیاس، اعتماد و اتکا می‌کنند؟

۵- جایگاه عقل در عملیات استنباط احکام نزد مجتهدان چیست؟

۶- اجتهاد چگونه به کتابهای شیعه، گره خورده است؟ به طور خلاصه بیان نمایید.

۷- فرق بین فتوایی که برخی از شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام در گذشته می‌دادند و فتوایی که مجتهدان امروزی انجام می‌دهند چیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليما

متن:

(۴) - عقیده‌ی ما در مجتهد

عقیده‌ی ما در مجتهد جامع شرایط این است که او در حال غیبت امام علیه السلام نایب امام است و حاکم و رئیس مطلق می‌باشد. آنچه امام در فصل قضایا و حکومت میان مردم دارد، او هم دارد. و کسی که او را رد کند امام را رد کرده، و کسی که امام را رد کند، خداوند متعال را رد کرده است و این کار در حد شرک به خداست آن طور که در حدیث صادق آل البیت علیهم السلام آمده است.

پس مجتهد جامع شرایط فقط مرجع در فتوا نیست، بلکه ولایت عامه دارد و در حکم و فصل و قضاوت به او رجوع می‌شود. و این از خصوصیات اوست و کسی غیر او مجاز نیست متولی این امر شود مگر با اجازه‌ی او. همچنان که برپایی حدود و تعزیرات جایز نیست مگر با امر و حکم او.

و همچنین در اموالی که از حقوق و خصوصیات امام است، به او مراجعه می‌شود. و این منزلت یا ریاست عمومی را امام علیه السلام به مجتهد جامع شرایط داده است تا نایب او در حال غیبتش باشد؛ لذا او «نایب امام» نامیده می‌شود (

بیان:

خلاصه‌ی گفته‌ی شیخ مظفر در عقیده‌اش نسبت به مجتهد این است:

۱- مجتهد جامع الشرایط، نایب امام علیه السلام در زمان غیبت است.

۲- مجتهد، آن چه که امام در ریاست عمومی در دین و دنیا دارد را داراست بلکه کسی که او را رد کند، در حد شرک به خداست.

۳- او ولایت عامه دارد و نه فقط فتوا و قضاوت.

شرایط مجتهد:

در بحث گذشته (اجتهاد) درباره‌ی برخی از گفته‌های آنها صحبت کردیم که واجب است مجتهد به چه چیزهایی آراسته شود و چه علومی را باید درک کند. همچنین نزد آنها شروط دیگری غیر از اجتهاد وجود دارد که اگر به همه‌ی آنها متصف شود، گفته می‌شود او جامع الشرایط است.

آقای سیستانی این شروط را شمرده و می‌گوید: «مسئله ۱۱: تقلید کردن از کسی که این امور در او جمع باشد، جایز است: ۱- بلوغ ۲- عقل ۳- مرد باشد

- ۴- ایمان به این معنا که دوازده امامی باشد ۵- عدالت ۶- ولادتش پاک باشد
 ۷- ضبط و حافظه به این معنا که ضبط او کمتر از حد متعارف نباشد ۸-
 اجتهاد ۹- زنده باشد ^۱ .

برای استدلالی که بر این شروط انجام داده‌اند مثالی می‌زنم و به عنوان نمونه، شرط مردبودن را انتخاب می‌کنیم:

سید خویی معتقد است که مقتضای مطلق بودن ادله‌ی شرعی و سیره‌ی عقلائی، این است که فرقی بین زنان و مردان نیست اما با این وجود او مرد بودن را در مرجع، شرط شمرده است و استناد به چیزی می‌کند که «مذاق شارع» می‌نامد ^۲ .

برخی از مجتهدان با این شرط مخالفند:

آقای محسن حکیم گفته است شرط دانستن مردانگی (فاقد دلیل آشکار است غیر از ادعای انصراف اطلاقات ادله به مرد و اختصاص برخی از ادله به مرد. اما اگر مسلم بود به گونه‌ای نیست که برای منع از بنای عقلا صلاحیت

۱. المسائل المنتخبة: ص ۱۳

۲. نگاه کنید به الاجتهاد از سید خویی: ص ۲۲۶

داشته باشد. گویا به همین دلیل است که برخی از محققین فتوا به جواز تقلید از زن و خنثی داده‌اند^۱.

آقای سید محمد شیرازی نیز تصریح کرده است که در شرط دانستن مردانگی، اختلاف هست؛ زیرا کسی که قایل به جواز تقلید از زن و خنثی است، با اطلاق و عمومات و عموم بناء عقلا بدون وجود مانع، استدلال کرده است^۲.

و در دوره‌ی اخیر محمد حسین فضل الله قایل به جواز تقلید از زن شده است^۳. شیخ محمد مهدی شمس الدین نیز چنین نظری دارد و زن را دارای اهلیت کامل برای ریاست دولت و سلطه‌ی سیاسی و هر چه که مرد صلاحیتش را دارد، می‌داند^۴.

مثالی دیگر برای شروط گفته‌شده: شرط پاکی ولادت را ملاحظه می‌کنی و سوال: کدام یک از مراجع معروف امروزی چیزی به مقلدین خود ارایه کرده است که پاکی ولادت خود را اثبات کند تا تقلید از او صحیح باشد یا لااقل موافق شرطی باشد که او خود گذاشته است؟؟ هیچ یک این کار را نکرده‌اند.

۱. مستمسک العروة الوثقی: ج ۱ ص ۴۳

۲. نگاه کنید به الاجتهاد و التقليد ضمن موسوعة الفقه: ج ۱ ص ۲۱۷۲۱۶

۳. نگاه کنید به المسائل الفقهیة: ص ۱۶

۴. نگاه کنید به گفتگوی او در روزنامه‌ی صوت العراق/شماره‌ی ۱۷۶

آری؛ آنها را می‌بینیم که با شتاب، وصی و رسول امام مهدی علیه السلام و یمانی موعود را به تهمتهایی متهم می‌کنند که پیشانی بشریت را از فرط خجالت از خدای سبحان و خلفایش، خیس شرم می‌کند. آنها نَسَبش را درخواست کردند و او به طور واضح و آشکار نسب خویش را ارایه کرد. و انصار او از آنها درخواست کردند اما آنها پاسخ ندادند و انگشتهای خود را در گوشه‌های خویش فرو بردند گویی نمی‌شنوند.

نمی‌خواهم متعرض سایر شروط مجتهد شوم؛ زیرا اجتهاد از اساس و به شکلی که در میان آنها معمول است باطل می‌باشد و ارزشی ندارد و بر خلاف دین حق خداست و این توضیح داده شد. و در نتیجه شروط مجتهد، ارزشی ندارد اما من سخن خودشان و مثالی از شروطشان را ارایه کردم و سخن طولانی است و می‌خواهم حقیقت شروطی که گذاشته‌اند را بگیرم و به سیره‌ی آنها و سیره‌ی وکلایشان عرضه کنم مثل عدالت.

اشاره کنم که مباحث و شروط اجتهاد و مسایل مرتبط با آن و همچنین رفیق اجتهاد (مقصودم تقلید است)، اگر یک محقق نزد مجتهد شیعه آن را جستجو و سپس به کتابهای اهل سنت — که قبل از مجتهدان شیعه در این

مباحث شیرجه زده‌اند- عرضه نماید، خواهد دید که قدم به قدم و نعل به نعل مثل هم است. کسی که به کتاب «المحصول» از رازی، و «المستصفی» از غزالی و سایرین مراجعه کند این را می‌فهمد. بلکه حتی نحوه‌ی استدلال در مباحث اجتهاد و تقلید را عین هم خواهد یافت. و این را برای تدریس گسترده‌تر - ان شاء الله تعالی - رها می‌کنم.

و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی محمد و آل محمد الاثمه و المهدیین و سلم تسلیما

نیابت بدون استیناب^۱:

می‌گویند مجتهد جامع الشرایط، نایب امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت است.

۱. استیناب یعنی نایب کردن کسی (مترجم).

اولا: این بدان معناست که این موضوع، امری عارضی است و در گذشته، از دین خدا نبود. یعنی کسی که معصوم نیست، هرگز نایب معصوم نبوده ولی اکنون این اتفاق حاصل شده است (یعنی آنها کردند و شد) البته پس از آنکه چیز مذکوری نبود. بنابراین باید ببینیم دلیل آنها بر این ادعا که دارای اهمیت فراوان و غیر قابل پنهان است، چیست.

دوم: واضح است که نیابت امام معصوم، مسئله‌ای اعتقادی است و در نتیجه دلیلی که بر آن اقامه می‌شود سزاوار است که از جهت صدور و دلالت، قطعی باشد. لاقلاً این چیز است که آنها خود در ثبوت عقاید، شرط کرده‌اند و ما آنها را به چیزی که خودشان را ملزم کرده‌اند ملزم می‌کنیم نه بیش از آن. پس ادعای آنها، بدون این شرطشان، اصلاً ارزشی ندارد.

سوم: ما هرگز نشنیده‌ایم نایبی وجود داشته باشد که با کسی که او را نایب قرار داده است، راه اتصالی نداشته باشد! اساساً چه رازی وجود دارد که نایب‌کننده، دستش را از کسی که می‌پندارد نایب او شده است، برداشته و نایب به بیراهه و تناقض نظرات و مخالفت با دین واضح خدا دچار شده است؟ خصوصاً که او امام رحیم و کریم و ... است؟!

چهارم: همچنین نشنیده‌ایم که یک نایب، بدون نیابت باشد؛ زیرا کسی که او را نایب کرده، تصریح به نیابت فلانی نکرده است و حتی وثیقه‌ای که آن نیابت را نشان دهد، وجود ندارد. آیا این کار درست است؟!

نهایت دلیلی که آنها برای نیابت خود از امام علیه السلام ارایه کرده‌اند توقیع امام علیه السلام است که صدوق از محمد بن محمد بن عصام از کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل کرده است. گوید: « از محمد بن عثمان العمری درخواست کردم نوشته‌ای را به من برساند که در آن از چند مسئله‌ی مشکل سوال کرده بودم. توقیع به خط مولایمان صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه وارد شد: **اما آنچه پرسیدی. خداوند تو را ارشاد و تثبیت فرماید... تا این که فرمود: و اما در حوادث واقعه، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنها حجت من بر شمايند و من حجت خدا بر ایشان هستم** »^۱.

بی‌شک این حدیث در زمان سفیر دوم صادر شده است؛ لذا بعد از بخش فوق می‌فرماید: « و اما محمد بن عثمان العمری، خداوند از او و پدرش پیش از او راضی باد. او مورد اعتماد من است »، امام علیه السلام با پاسخ شیعیان را به سفیر

دوم که خود تنصیب فرموده بود ارجاع داده است. پس این فرمایش امام (علیه السلام) فقط درباره‌ی او و سایر سفیرانی است که خود تنصیب فرموده است و هیچ ارتباطی با مجتهدانی که خودسرانه داوطلب شده‌اند و هیچ تنصیبی از سوی امام (علیه السلام) برای آنها نیست ندارد. پس مجتهدان چگونه ادعای نیابت او (علیه السلام) را می‌کنند در حالی که این موضوع اختصاصی به آنها ندارد و اصلاً نگاهی به آنها نمی‌شود!!! این اولاً.

و ثانیاً: سند این روایت از نظر همین افراد ضعیف است. اقوال عده‌ای از آنها در این باره:

سید خمینی رحمه الله می‌گوید: « این روایت به جهت اسحاق بن یعقوب، نامعتبر است »^۱.

سید خویی درباره‌ی این توقیع و روایت عمر بن حنظله که بعداً ذکر خواهیم کرد می‌گوید: « روایت عمر بن حنظله سندش ضعیف است و چند بار این را

گفتیم... همچنین است وضعیت توقیع شریف، در سند این توقیع، اسحاق بن یعقوب و محمد بن محمد بن عصام است و وثاقت این دو ثابت نشده است^۱.

ثالثاً: آنها در دلالت این توقیع اختلاف دارند. یک بار در معنای حجت بودن و بار دیگر در مواردی که حجیت، ناظر به آن است. و بار سوم در اختصاص حجیت به راویان حدیث یا شمول آن به افراد دیگر از جمله مجتهدان و به همین ترتیب. کسی که به کلمات آنها در بیان توقیع مراجعه نماید این را می‌فهمد.

سید خویی پس از سخنی که ذکر شد می‌گوید: «علاوه بر آن می‌توان در دلالت توقیع مناقشه نمود؛ زیرا ارجاع دادن به راویان حدیث، ظاهرش ارجاع به آنهاست از این جهت که راوی هستند نه از این جهت که مجتهدند. و نسبت بین راوی و مجتهد، عموم و خصوص من وجه^۲ است ... و این با ارجاع دادن به تک تک راویان مقایسه نمی‌شود مثل ارجاع به محمد بن مسلم یا یونس بن

۱. کتاب الاجتهاد و التقليد: ص ۳۵۸

۲. نسبت‌های چهارگانه‌ی منطقی عبارتند از: تباین، تساوی، عموم و خصوص مطلق، عموم و خصوص من وجه (مترجم).

عبد الرحمان یا زکریا بن آدم و دیگران که به شخصشان ارجاع می‌دادند و ما این را در اوایل کتاب بیان کردیم ^۱ .

با همه‌ی اینها، آیا کسی قادر است با این روایت برای نیابت فقیه از امام علیه السلام استدلال کند؟!

عجیب است که سایت رسمی آقای سیستانی با دو پیمانه [ی مختلف] به پرسشگران پاسخ می‌دهد؛ وقتی از آنها سوال شده است دلیل نیابت آقای سیستانی از امام مهدی علیه السلام چیست، آنها برای اثبات نیابت او، با توقیع فوق استدلال کرده‌اند، و وقتی از آنها درباره‌ی حلال بودن خمس برای شیعه در زمان غیبت سوال شده است – با توجه به این که حلال بودن خمس در زمان غیبت برای شیعیان، در همین توقیع آمده است: « **اما الخمس فقد ابیح لشیعتنا: خمس برای شیعیان ما حلال شده است** » - مسئول سایت پاسخ داده است که این توقیع ضعیف السند است و احتجاج با آن صحیح نمی‌باشد!!

و الحمد لله رب العالمین.

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليما

مناصب فقیه و اختلاف در ولایت عامه‌ی فقیه:

گفته‌اند: فقیه سه منصب دارد: فتوا، حکومت (قضاوت) و ولایت.

اکثرشان در دو منصب اول هم عقیده هستند اما در گستره‌ی منصب سوم اختلاف کرده‌اند و آیا ولایت او مثل ولایت امام، عامه است؟ یا خاصه و حسبیه است مانند ولایت داشتن بر اموال افراد قاصر و مانند آن؟ این مسئله، به شکل اثبات و نفی، محل جدل گسترده‌ای شده است.

طبیعتاً آنها دو منصب اول را به روش معمول خود، پذیرفته‌اند و ما در گذشته مقدار اندکی از منابع فتوا و ادوات اجتهادی مورد اعتمادشان را دیدیم و دیدیم که فتوا فقط رای و نظری نیست که رای و نظر یک فقیه دیگر با آن معارض و مخالف است بلکه آرا و نظرات متعددی را می‌بینیم که گاهی به پنج فتوا در یک مسئله‌ی واحد می‌رسد. این برای همگان واضح است و در نتیجه هر

نهی از سخن بدون علم که در کتاب کریم آمده است شامل آنها است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا﴾ (و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد)^۱، و نیز کتاب کریم کسانی را که به غیر از آنچه خداوند نازل فرموده است حکم می‌کنند، توصیف به کفر و فسق و ستم کرده است و همه‌ی این توصیفات شامل روش آنها در فتوا دادن می‌شود. و همچنین نهی که از ائمه‌ی هدایت در فتوا با رای و ظن وارد شده است شاملشان می‌گردد.

از عبیده‌السلمانی روایت شده است که گفت: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «ای مردم تقوای الهی پیشه کنید و به مردم فتوا به آنچه نمی‌دانید ندهید؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی فرموده است و قصدش پاسخ به دیگری می‌باشد و سخنی فرموده است و هر کس آن را در غیر محل اصلی خود قرار دهد به او دروغ بسته است. عبیده و علقمه و اسود و مردمی به همراه آنها

برخاستند و گفتند: ای امیر المومنین، پس با آنچه که او در مصحف به ما خبر داده است چه کنیم؟ فرمود: **از علمای آل محمد سوال می‌شود** ^۱.

امام باقر علیه السلام فرمود: **« هر کس بدون علم و هدایتی از سوی خدا فتوا دهد، ملائکه‌ی رحمت و ملائکه‌ی عذاب لعنتش کنند، و کسی که به فتوایش عمل کند سنگینی‌اش به او می‌پیوندد »** ^۲.

همچنین اس درباره‌ی قضاوت و حکم کردن میان مردم؛ مثلاً از امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که به شریح فرمود: **« در جایگاهی نشستی که جز نبی یا وصی نبی یا فرد شقی نمی‌نشیند »** ^۳.

از امام صادق علیه السلام : **« از حکومت کردن پرهیز کنید؛ زیرا حکومت فقط مخصوص امام عالم به قضاوت است که درباره‌ی مسلمانان عادل می‌باشد؛ برای نبی یا وصی نبی است »** ^۴.

۱. وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۶

۲. الکافی: ج ۷ ص ۴۰۹ ح ۲

۳. الکافی: ج ۷ ص ۴۰۶ ح ۲

۴. الکافی: ج ۷ ص ۴۰۶ ح ۱

به جای آنکه این مطلب، آنها را از قضاوت میان مردم بدون اجازه و تعلیم ائمه‌ی هدایت علیهم‌السلام، منع کند، می‌بینیم می‌گویند روایات و از جمله دو روایت مذکور، دلالت بر ولایت فقیه عامه می‌کند و شامل قضاوت و غیر قضاوت که از شئون امام است می‌شود!!!

درباره‌ی حدیث اول گفتند: « فقیه عادل، نبی یا شقی نیست اما وصی است و وصی هر چه که موصی دارد را داراست »^۱.

و درباره‌ی حدیث دوم گفتند: « معلوم می‌شود که قضاوت برای امام و رئیس عالم عادل است و چون ثابت شده است که قضاوت برای فقیه نیز هست، ثابت می‌شود که فقیه، رئیس و وصی نیز هست »^۲.

در حالی که قضاوت فقیه، معلوم نیست که قضاوت از روی حکم خدای جل و علا باشد. سید محسن حکیم پس از آنکه متعرض این نکته شده است که امکان دارد قضاوت فقیه مخالف حکم واقعی خدا باشد، می‌گوید: « بنابراین،

۱. نگاه کنید به: کتاب البیع - سید خمینی: ج ۲ ص ۶۳۷

۲. همان منبع.

اطلاق آنچه که این جماعت ذکر کرده و گفته‌اند نقض حکم، جایز است، این مطلب همراه است با وقوع خطا در محل آن^۱. و همه‌شان این نظر را دارند.

به هر حال، اینها مهمترین ادله‌ی معتقدین به ولایت عامه‌ی فقیه است:

۱- دلیل عقلی، با این توضیح که: امام معصوم، رئیس مردم در دین و دنیایشان است و در غیبت امام، این ولایت عامه‌ی فقیه مثل ولایت امام (علیه السلام) است و در غیر این صورت، ریاست به مردم عوام می‌رسید و این باطل است^۲.

۲- دلیل روایی: عمده‌ی روایاتی که ذکر کرده‌اند عبارت است از:

یکم: روایت عمر بن حنظله، [اولین دلیل روایی آنها برای اثبات ولایت

عامه‌ی فقیه، این روایت است] که در آن از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است در

موردی که دو طرف متخاصم شیعه، دادخواهی کنند فرمود: «این دو باید نگاه

کنند ببینند در میان شما چه کسی حدیث ما را روایت، و در حلال و حرام ما

دقت و نظر کرده و احکام ما را شناخته است، پس به حکم او راضی شوند و من

او را در میان شما حاکم قرار دادم و اگر به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته

۱. و علی هذا فاطلاق ما ذكره الجماعة من جواز نقض الحكم مع وقوع الخطأ فيه في محله . مستمسك العروة الوثقى: ج ۱ ص ۹۲

۲. نگاه کنید به: حاشیه‌ی مکاست شیخ محمد حسین اصفهانی: ج ۲ ص ۳۹۰

نشود فقط به حکم خداوند اهانت و نسبت به ما رد شده است. و کسی که ما را رد کند خدا را رد کرده است و این در حد شرک به خداست»^۱.

بر اساس این روایت، معلوم است که شیخ مظفر به آن اعتماد کرده و گفته است «کسی که مجتهد را رد کند خدا را رد کرده و این کار در حد شرک به خداست»، اما این روایت:

اولاً: سندش به علت ابن حنظله ضعیف است، سید خویی رحمه الله گوید: «این روایت به خاطر عمر بن حنظله، سندش ضعیف است؛ زیرا در حق او توثیق یا مدحی وارد نشده است هر چند که این روایتش مقبوله نامیده شده است و گویا از مواردیست که اصحاب ما آن را تلقی به قبول کرده‌اند البته این هم ثابت نشده است»^۲.

اما ادعای جبران سند به واسطه‌ی عمل مشهور – آنطور که گفته شده است – این هم علاوه بر آنکه به تصریح سید خویی ثابت نشده است بر اساس

۱. الکافی: ج ۱ ص ۶۷ ح ۱۰

۲. کتاب الاجتهاد و التقليد: ص ۱۴۳

مبنای اصولی ظنی است و دلیلی بر آن وجود ندارد. و جمعی از علما از جمله سید خویی آن را ترک کرده‌اند. و او در این کار تنها نیست.

دوم: بزرگان فقه‌های شیعه در عصر اخیر مانند شیخ انصاری و سید محسن حکیم و سید خویی و دیگران (از جمله افراد بسیاری از مراجع شیعه‌ی امروز در نجف و قم به اعتبار این که غالبا شاگردان آقای خویی بودند) قایلند بر ولایت عامه‌ی فقیه دلالت ندارد. لذا این که فقیه، ولایت عامه بر مردم داشته باشد را ترک کرده‌اند و به زودی سخن آنها را خواهیم دید.

سوم: ما قبلا دانستیم که مجتهد، نهایت چیزی که دست می‌یابد ظن به حکم خداست و هیچ یک از آنها به اعتراف خودشان - قادر نیست بگوید آنچه دست یافته است حکم قطعی و واقعی خدا و آل محمد علیهم‌السلام است و فقط می‌گوید این چیزی که دست یافته‌ام نهایت تلاش و اجتهاد من است و ممکن است همان حکم خدا باشد و ممکن است اشتباه باشد. در حالی که روایت مذکور به حاکمی اشاره می‌کند که حدیث اهل بیت علیهم‌السلام را روایت می‌کند و احکامشان را می‌شناسد؛ یعنی اشاره به امثال سفیران و امثال ابان و زراره و زکریا بن ادم می‌کند که از سوی ائمه علیهم‌السلام ماذون به بیان احکامشان بودند و

به کسی اشاره نمی‌کند که در آن، مطابق ادوات و قواعد ظنی خودبنیانِ عقل خویش، اجتهاد کند و در دین خدا آرا و نظرات بی‌پایان نتیجه‌گیری کند.

پس این روایت نه تنها بر ولایت عامه‌ی فقیه دلالت ندارد بلکه اصلاً بر حجیت سخن مجتهد هم مطلقاً دلالت نمی‌کند. و اگر اعتراف بسیاری از ایشان را «مبنی بر این که این روایت درباره‌ی قضاوت است و قضاوت و فتوا دادن دو چیز متمایزند»، به آن ضمیمه کنیم خواهیم دانست که استدلال با آن برای حجیت سخن مجتهد، جهلی رنگ‌پریده است.

حاصل آنکه: این روایت، قطعی نمی‌باشد نه از جهت صدور و نه از جهت دلالت، و در نتیجه آنها چگونه به وسیله‌ی آن استدلال درست کردند تا به پندار خویش، عقیده‌ی «ولایت عامه‌ی فقیه» یا «عقیده‌ی اجتهاد» را اثبات کنند؟!!

دوم: مرسله‌ی شیخ صدوق: [دومین دلیل روایی آنها برای اثبات ولایت

عامه‌ی فقیه، این روایت است] «امیر المومنین علیه السلام فرمود: **رسول خدا صلی الله علیه و آله** فرمود: **خدایا بر خلفای من رحم فرما. پرسیدند: ای رسول خدا، خلفای تو**

کیستند؟ فرمود: کسانی که پس از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا از من روایت می‌کنند»^۱.

سوم: روایت سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فقها، تا وقتی که وارد دنیا نشوند امینِ رسولان هستند. سوال شد: ای رسول خدا، ورود آنها به دنیا چیست؟ فرمود: تبعیت از پادشاهان. وقتی که از پادشاه تبعیت کنند در دین خود از آنها دوری کنید»^۲.

چهارم: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: « علما، وارثان انبیا

هستند، انبیا هیچ دینار و درهمی به ارث نگذاشته‌اند ولی علم را به ارث گذاشتند، هر کس از آن برگیرد، سهم بزرگی برگرفته است»^۳.

پنجم: توقیع، بخش گذشت.

مشکل در این روایات، گاهی از جهت صدور است و گاهی از جهت دلالت و گاهی هر دو باهم. و کافیست که اکنون سخن سه نفر از بزرگان مجتهدین شیعه را در استدلال به این روایات بر ولایت عامه‌ی فقیه ارایه کنم:

۱. الفقیه: ج ۴ ص ۳۰۲

۲. الکافی: ج ۱ ص ۴۶ ح ۵

۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۴ ح ۱

۱- شیخ مرتضی انصاری: او پس از آنکه مناصب فقیه در نظر خودشان (یعنی فتوا و حکومت) را مورد بحث قرار داد، در مسئله ولایت عامه بر جانها و اموال بحث کرده و چند مورد از استدلالهایی که بر این منصب سوم می‌شود را ذکر کرده است؛ مانند: «هم حجتی علیکم و انا حجة الله - آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا هستم» و «جعلته علیکم حاکما - من او را حاکم بر شما قرار دادم» و «العلماء ورثة الانبياء - علما وارثان انبیا هستند» و امثال این. و می‌گوید:

«اما پس از ملاحظه‌ی سیاق و ابتدا و انتهای این روایات، انصاف، اقتضا می‌کند یقین کنیم که این روایات در مقام بیان وظیفه‌ی آنها از جهت احکام شرعی هستند نه اینکه آنها در اولویت داشتن نسبت به اموال مردم، مانند نبی و ائمه صلوات الله علیهم می‌باشند؛ پس اگر فقیه، زکات و خمس از مکلف طلب کند شرعاً دلیلی برای وجوب پرداخت به او نیست.»

سپس می‌گوید: «به طور کلی اقامه‌ی دلیل بر وجوب اطاعت از فقیه به مانند امام علیه السلام - جز آنجا که دلیلی وجود داشته باشد - لاف گزاف است»^۱.

و می‌گوید: « اثبات عموم نیابت فقیه از امام علیه السلام در این نحو از ولایت بر مردم، لاف گزاف است »^۱.

۲- سید محسن حکیم: او پس از ارایه‌ی روایاتی که پنداشته است بر ولایت عامه‌ی فقیه دلالت دارد و برخی از آنها را ذکر کردیم، می‌گوید: « به طور کلی، نصوص مذکور، در خصوص وظیفه‌ی دینی خالص، ظهور دارند. اما حاکم در روایت مقبوله، ظاهراً کسی است که وظیفه‌ی حکم کردن را دارد؛ حکم یا به معنای حکم کردن بین مردم است که مخصوص به جداکردن خصومت می‌باشد، و یا حکم مطلق است که شامل فتوا می‌شود -همانطور که عدول کردن از تعبیر به حکم، به تعبیر به حاکم، مناسب این معناست- زیرا امام علیه السلام می‌فرماید: باید به حکم او راضی شوند چون من او را حاکم میان شما قرار دادم. علاوه بر آن که شبیه این در روایت مشهوره می‌آید و ظهوری در پادشاه یا امیر ندارد تا ولایت تصرف در امور عامه را داشته باشد چه برسد به این که به معنای کسی باشد که دارای ولایت مطلقه در تصرف در جانها و اموال است »^۲.

۳- سید خویی:

۱. همان منبع: ص ۵۵۸

۲. نهج الفقاهة: ص ۳۰۰

او می‌گوید: «ظاهراً کسی مخالفتی با این مطلب ندارد که اطاعت از فقیه واجب نیست جز در موردی که به تبلیغ احکام نسبت به مقلدش بازگشت می‌کند، و اگر اعلم باشد - و قایل به وجوب تقلید از اعلم شویم - به همه‌ی مردم بازگشت می‌کند. اما در غیر آن به این معنا که استقلال در تصرف در اموال مردم و ولایت بر مردم داشته باشد و مثلاً خانه‌ی زید را بفروشد یا دختر یک شخص را به همسری شخص دیگر در آورد یا موارد مشابه که تصرفات مالی و جانی هستند، چنین چیزی از سوی شارع مقدس ثابت نشده است»^۱.

او همه‌ی استدلال‌هایی که عده‌ای از مجتهدان بر ولایت فقیه (به معنای استقلال فقیه در تصرف در اموال و جانهای مردم) انجام داده‌اند را رد کرده سپس می‌گوید: «خلاصه‌ی همه‌ی آن چه گفتیم این است که فقیه، ولایت بر اموال و جانهای مردم به شکل اول یعنی به معنای استقلال فقیه در تصرف در اموال و جانها، را ندارد. از اینجا واضح شد که او نمی‌تواند مردم را مجبور به اخراج خمس و زکات و سایر حقوق واجبه کند و این واضح است»^۲.

۱. مصباح الفقاهة: ج ۳ ص ۲۸۸

۲. همان منبع: ص ۲۹۳

او همچنین استدلال عده‌ای بر ولایت فقیه (به معنای معتبر بودن نظر فقیه در جواز تصرفات مردم منوط به اذن امام علیه السلام) را مطرح کرده و همگی را رد می‌کند سپس می‌گوید: « پس هیچ یک از این روایات هیچ دلالتی بر ولایت فقیه در هیچ یک از دو معنای ولایت را ندارد »^۱.

در پایان بحث مجتهد و پنداشت نیابت مجتهد از امام علیه السلام و ولایت عامه‌ی او بر مردم، سوالات زیر را مطرح می‌کنم:

۱- عقیده‌ی شیخ مظفر در مجتهد جامع الشرایط چیست؟

۲- چند تا از آن شرایط را بشمارید و آیا آنها در تعیین این شرایط، اتفاق نظر دارند؟ با مثال توضیح دهید.

۳- مظفر پنداشته است که مجتهد، نائب امام علیه السلام در زمان غیبت است. آیا سخن او صحیح است و چرا؟

۴- بسیاری از آنها برای نیابت مجتهد نسبت به امام علیه السلام با توقیع «اما الحوادث الواقعة» استدلال کرده‌اند. ملاحظاتی که بر استدلال آنها واقع می‌شود را بیان کنید.

۵- معنای ولایت عامه‌ی فقیه چیست؟ و آیا این که شیخ مظفر آن را عقیده قرار داده است صحیح می‌باشد؟

۶- عمده‌ی ادله‌ی قایلین به ولایت فقیه، روایت عمر بن حنظله است. آیا استدلال با آن صحیح است؟

۷- اسامی چند نفر از بزرگان شیعه را که ولایت عامه‌ی فقیه را انکار کرده‌اند، نام ببرید.



پیام ما: سید احمد الحسن یمانی علیه السلام **فرزند و وصی و فرستاده‌ی امام مهدی** علیه السلام است و سال‌ها پیش مبعوث شد و به دستور پدرش **امام مهدی** علیه السلام دعوتش را آغاز کرده است. او برای اثبات حقانیت خویش، دلایل علمی فراوانی از همه‌ی کتاب‌های آسمانی و علوم عظیم الهی ارایه کرده است. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره‌ی دعوت **سید احمد الحسن** علیه السلام می‌توانید به صفحه‌ی زیر مراجعه کنید :

www.almahdyoon.org

اللهم صل علی محمد و آل محمد الأئمة و المهدیین و سلم تسلیما